

قرآنت، (۲ لغت و نحو، ۳ حساب و معاملات، ۴ شعر و عروض، ۵ زجر و فال، ۶ سحر، عزایم، کیمیا و حیل، ۷ حرفه‌ها و صنایع، ۸ بیع و شرا [= فروش و خرید] و تجارت و حرث [= کشاورزی] و نسل، ۹ سبّ و اخبار.

علوم شرعی، برای طلب نفوس و طلب آخرت وضع شده و شش نوع است: (۱) تنزیل، (۲) تأویل، (۳) روایات و اخبار، (۴) فقه، سنن و احکام، (۵) تذکار، مواعظ، زهد و تصوف، (۶) تأویل رؤیا [= خوابگذاری].

علوم فلسفی حقیقی چهار نوع است: (۱) ریاضیات، (۲) منطق، (۳) الهیات، (۴) طبیعیات.

ریاضیات، بر چهار گونه‌اند: (۱) ارثماطیقی (معرفت به ماهیت عدد و کمیت و انواع آن و خواص آنها، ۲) جومطریا [= هندسه]، (۳) اسطرنومیا [= نجوم]، (۴) موسیقی.

علم منطق، پنج نوع است: (۱) انولوطیقا، (۲) ربطوریقا، (۳) طویبقا، (۴) بویوطیقا، (۵) سوفسطیقا،

ارسطو سه کتاب دیگر تألیف کرده و آنها را مقدمات برهان قرار داده است: (۱) قاطیغوریاس (۲) باری ارمیناس، (۳) انولوطیقای اول.

بنابراین نظریه علوم بر هفت نوع است: (۱) دانش میادی جسمانی، (۲) دانش شناخت آسمان و جهان، (۳) دانش کون و فساد، (۴) دانش حوادث جوی، (۵) معدن شناسی، (۶) گیاه شناسی، (۷) حیوان شناسی.

ابن سینا در آغاز مقدمه تنفا فلسفه را به نظری و عملی تقسیم کرده است. حکمت نظری، به سه گروه تقسیم می‌شود: (۱) علم اسفل (علم طبیعی)، (۲) علم اوسط (علم ریاضی)، (۳) علم اعلی (علم الهی). علوم عملی نیز سه قسم است: (۱) اخلاق، به وسیله آن تعریف می‌شود که افعال و اعمال انسان شایسته است که چگونه باشد. (۲) تدبیر منزل، علمی که به وسیله آن معلوم می‌شود که در زندگی داخلی چگونه باید عمل کرد، (۳) سیاست مُدُن، علمی است که با آن کشور داری کنند. ابن سینا برای حکمت طبیعی اصلی هشت گونه طبقه‌بندی قایل شده است: (۱) کتاب سمع الکیان، (۲) کتاب السماء و العالم، (۳)، کتاب الکون و الفساد، (۴) کتاب الآثار العلویه، (۵) کتاب المعادن، (۶) کتاب النبات، (۷) کتاب طبایع الحیوان، (۸) کتاب النفس و المُحسّ و المحسوس، و برای حکمت طبیعی فرعی، هفت گونه طبقه‌بندی ارائه کرده است: (۱) علم طب، (۲) علم احکام نجوم، (۳) علم فراست (= قیافه شناسی)، (۴) علم تعبیر [= خوابگزاری]، (۵) طلسمها، (۶) علم نیرنگها، (۷) علم کیمیا؛ ابن سینا حکمت اصلی ریاضی را چهار قسم تقسیم کرده است: (۱)

علم عدد [= حساب]، (۲) علم هندسه، (۳) علم هیئت، (۴) علم موسیقی، سپس از علوم فرعی ریاضی گوید: « از فروع علم اعداد، جمع و تفریق هندسه و جبر و مقابله است و از فروع هندسه، مشاحی [= زمین پیمایی، اندازه گیری زمین] و چکل متحرکه و علم جَرّ انتقال و علم وزن‌ها و ترازوها و علم آلات جزئی و علم مناظر و مرایا و علم انتقال آبها؛ و از فروع علم موسیقی گزیدن آلات شکفت انگیز است. ابن سینا برای حکمت اصلی الهی نیز پنج نوع تقسیم بندی قایل است که عبارتند از: (۱) نظر در معانی [= امور عامه]، (۲) نظر در اصول و مبادی، (۳) نظر در اثبات حق اول و یگانگی وی، (۴) نظر در جواهر روحانی نخستین، (۵) در تسخیر جواهر آسمانی و زمینی. آنگاه کیفیت نزول وحی را برمی‌شمارد و معاد را از فروع علم الهی، به حساب می‌آورد. پس از ابن سینا ابوریحان بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰ ق) فخرالدین رازی (م ۶۰۶ ق)، ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ م) و دیگران در تقسیمات علوم، شیوه‌های گوناگون دیگری ارائه کردند که تفاوت چندانی با تقسیم بندی متقدمین نداشته است. مثلاً فخر رازی در جامع العلوم سبّینی (۶۰ علم) در قرن ششم؛ و جامع ترین مباحث پیرامون تقسیمات علوم در قرنهای هشتم تا یازدهم بوده؛ مانند مفتاح السعادة یا موضوعات العلوم تألیف طاش کُتْرَبی زاده، و دایره المعارف فارسی شمس‌الدین آملی به نام نفائس الفنون؛ و کشف الظنون حاجی خلیفه، و مقدمه ابن خلدون که از بهترین این منابع بوده‌اند.

منابع: اکسیر المعارفین، ملاحظه؛ ۴؛ اساس الاقتباس، خواجه نصیر طوسی، ۳۹۳؛ الاشارات و التنبیحات، ابن سینا (منطق)، ۶۰؛ احصاء العلوم، فارابی، ۴۴؛ به بعد؛ تقسیم بندی علوم در تمدن اسلامی، محقق، فصلنامه علمی پژوهشی، ش ۱، ص ۳۱، ۳۱؛ رسایل، ابن سینا، ۴۰۸؛ الشفا، همو (مدخل) ۱۲؛ علم و تمدن در اسلام، نصر، ۵۳؛ به بعد؛ قواعد کلی در فلسفه اسلامی، ابراهیمی دینانی، ۵۳۵/۲؛ کاوشهای عقل نظری، حائری یزدی ۱؛ به بعد؛ محیی‌الدین بن عربی، جهانگیری، ۱۵۳؛ النجاة، ابن سینا، حسن سیدعرب ۷۰.

عُلُوم غَرِیْبَه، عنوانی است کلی برای شماری از علوم و فنون، که برای هرکسی قابل دسترسی و یا تحصیل نبوده، و استادان و متخصصین مربوطه نیز آنها را برای هرکسی افشا نمی‌سازند. این عنوان، شامل حال بیش از سی دانش و فن و حرفه می‌شود؛ که عبارتند از:

(۱) علم جَفَر - یا علم حُرُوف، استخراج جواب از متن

(۶۳)

براساس گزارش ابن خلدون کتاب جفر اصلی، کتابی از جنس پوست گوساله، نزد امام جعفر صادق(ع) بوده که در آن وقایعی که برای خاندان پیامبر(ص) و به خصوص برای برخی از شخصیت‌های آن روی خواهد داد، مندرج بوده است (۸۲۸/۲-۸۲۹)؛ همچنین وی افزوده است که هارون بن سعید - عجلای پیشوای فرقه زیدیه - مطالب این کتاب را از جعفر بن محمد(ع) روایت می‌کرد و در نسخه‌ای می‌نوشت و آن را به نام پوستی که در آن نوشته شده بود، می‌خواند؛ هرچند در شعری که به وی (هارون بن سعید عجلای) منسوب است، از جفری که نزد رافضیان است - نه خداوند پناه برده و آن را کفر و بدعت در دین خوانده است (بغدادی، ۲۴۰). جاحظ نیز شعری از بشر بن معتمر هلالی - رئیس معتزلیان بغداد - آورده است که در آن رافضیان را به سبب غره شدنشان به جفر، سرزنش کرده است (۲۸۹/۶). ابن خلدون به وجود کتابی در مغرب (اندلس) با عنوان جفر صغیر اشاره کرده که در آن از حوادث ملوک بنی عبدالمؤمن یاد شده است (همانجا؛ نیز نک: آقابزرگ، ۱۱۹/۵، حاشیه). به گزارش ابن خلکان محمد ابن تومرت (د ۵۲۴ ق) مطالب این کتاب را از عبدالمؤمن مراکشی نقل کرده است (۴۸/۵، ۲۳۸/۳).

هرچند در بیشتر متون تاریخی و روایی (نک: دنباله مقاله)، ریشه علم جفر به امامان شیعی رسانده شده، ولی کتابهایی با منشأ متفاوت نیز در فرهنگ اسلامی وجود داشته است. از آن جمله، ابن ندیم از کتاب *الجفر الهندی* که عطار بن محمد الحاسب المنجم (سده ۳ ق) آن را شرح کرده، نام برده است (ص ۲۷۸). همچنین کتابی در علم حروف با نام *الروح الجواهر* به افلاطون منسوب است که در آن به تقسیم حروف و ربط آنها با سیارات و روابطی برای بسط و تکسیر حروف پرداخته شده است (نک: *الروح*...، ج ۱؛ نیز نک: فهد، ۲۲۴). برخی از کتابهایی که محتوای آنها علم حروف نبوده است نیز جفر نام داشته‌اند؛ از آن جمله کتابی با همین نام به کندی، اخترشناس معروف دوره عباسی منسوب است که در آن به قرآنی که در دولت عباسی رخ خواهد داد، اشاره، و انقراض آن را پیش‌بینی کرده است (ابن خلدون، ۸۳۴/۲؛ دمیری، ۱۷۹/۱). ابن ابی اصیبعه قصیده‌ای منسوب به ابن سینا آورده که در آن بر مبنای کتاب جفر علی بن ابی طالب(ع) و قرانهای مشتری و زحل، پیش‌گویی‌هایی کرده است (۱۸-۱۶/۲).

در برخی احادیث به دو کتاب با نامهای جفر و جامعه اشاره، و از جفر احمر و ابیض نام برده شده است. آن‌گونه که در احادیث آمده است، کسی جز نبی اکرم(ص) یا وصی او نمی‌تواند در کتاب جفر و جامعه نظر کند (نک: مجلسی، ۲۰/۱۲). نیز در برخی از احادیث اشاره شده که جفر پوست گاوی (ثور)

Miller, K., *Mappae arabicae*, Frankfurt, 1994; Minorsky, V., introd. *Hudud al-'Alam*, Oxford, 1937; id, *Studies in Caucasian History*, London, 1953; Mzik, H.von, introd. *Agā'ib al-Akālūn* (vide: PB, Sohrāb); id, introd. *Sūrat al-arq' of al Khuwārizmī*, Leipzig, 1926; Nallino, C.A., *Al-Battani sive Albateni opus astronomicum*, Milan, vol. I, 1903, vol. II, 1907; Nicholson, R.A., introd. *The Farsnama of Ibnu'l-Balkhī*, Tehran, 1384 Sh.; Orhunlu, C., «Hint kapitanlığı ve Piri Reis», *Belleter*, Ankara, 1970, vol. XXXIV, no. 134; *Persian Gulf*, ed. Mohammad-Reza Sahab et. al, Tehran, 2005; Pigulevskaya, N.V., *Araby u granitsa Vizantii i Iran v IV-VI vv.*, Moscow/Leningrad, 1964; id, *Vizantiya na Putyakh v Indii*, Moscow/Leningrad, 1951; Procopius, *History of the Wars*, tr. H.B. Dewing, London, 1954; Reinaud, J.T., introd. *Géographie d'Aboulféda*, Frankfurt, 1998; Rizalul Islam, introd. *Bahṛul Asrār of Maḥmūd b. Amīr Walī Balkhī*, Karachi, 1980; Sarton, G., *Introduction to the History of Science*, Baltimore, 1947; Selen, S., «Piri Reisin Şimali Amerika Haritası», *Belleter*, Ankara, 1937, vol. I; Shumovskii, T., *Tri neizvestnye losii Ahmadā ibn Madjida arabского lotsmana Vasko da Gamy*, Moscow/Leningrad, 1957; Taeschner, F., «Die geographische Literatur der Osmanen», *ZDMG*, 1923, vol. LXXVII(2); *Türk ansiklopedisi*, Ankara, 1978; *Türkiye diyanet vakfı İslām ansiklopedisi*, Istanbul, 1997; Uspenskii, F.I., *Istoriya Vizantijskoj imperii*, Petersburg, 1916; Uzunçarşılı, I.H., *Osmanlı tarihi*, Ankara, 1983; Wiet, G., *Introduction à la littérature arabe*, Paris, 1966.

غنايت الله رضا

جفر، شاخه‌ای از علوم غریبه که موضوع آن بررسی چگونگی تأثیر حروف در جهان هستی است. جفر در لغت عربی به بزغاله یا برة چهارماهه، چاه عمیق، و چاهی که دهانه آن گشاد باشد، اطلاق شده است (نک: جوهری، نیز ابن منظور، ذیل واژه: ابن قتیبه، ۱۵۴؛ نیز نک: دمیری، ۱۷۹/۱). در وجه تسمیه‌ای عامیانه، در اطلاق نام جفر بر این شاخه از علوم غریبه آورده‌اند که نخستین بار روی پوست گوساله (گوسفند یا بزغاله) نوشته شده است (نک: دنباله مقاله).

علم جفر در منابع تاریخی و حدیثی: درباره چستی و ریشه‌های این علم، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. تهانوی در *کشاف اصطلاحات الفنون*، جفر را - که علم حروف یا علم تکسیر نیز نامیده می‌شود - علمی دانسته است که در آن از حروف به عنوان ساختاری مستقل برای دلالت، بحث می‌شود و از راه این علم می‌توان به حوادث دنیا تا پایان آن پی برد (۲۰۲/۱). طاش کوپری زاده علم جفر و جامعه را با یکدیگر آورده و در تعریف آنها گفته است: «و آن علم اجمالی به لوح قضا و قدر است که همه چیز در آنها مسطور است. جفر لوح قضا یا همان عقل کل است و جامعه لوح قدر یا نفس کل است و برخی مدعی شده‌اند که امام علی(ع) حروف بیست و هشت گانه را به روش بسط اعظم بر پوست بزغاله‌ای نگاشته بود و با شیوه‌ای ویژه از این حروف محتویات لوح قضا و قدر را استخراج می‌کرد» (۴۲۰-۴۲۱). همچنین محمود دهمدار شیرازی، از دانشمندان این علم، در تعریف آن چنین آورده است: «... علم حروف و انواع و اقسام بسطها برای نتیجه مطلوب و آن ربط عالم سفلی به عالم علوی است، برای محبت یا بغض یا... و دیگر اقسام آن» («قواعد...»؛ ۱؛ برای تعاریف دیگر، نک: اخلاطی،

گروه به آنجا منسوب گردیدند و حروریه خوانده شدند (یاقوت، همانجا). هنگامی که امام(ع) از صفین بازگشت، خوارج در گروه ۱۲۰۰۰ نفری در حرورا گرد آمدند و شیب بن ربیع تیمیمی را امیر جنگ، و عبدالله بن کواء یشکری را امیر نماز نامیدند. پس از آنکه امام علی(ع) با این جماعت سخن گفت، ۸۰۰۰ تن از آنان بازگشتند (نک: یعقوبی، ۲۲۳/۲؛ طبری، ۶۳/۵؛ یاقوت، همانجا؛ ابن اثیر، ۳۲۶/۳؛ ابن عبدالمنعم، ۱۹۰-۱۹۱). پس از پایان حکمیت سخنگوی خوارج اعلام کرد که حروریها به ریاست عبدالله بن وهب نام خوارج به خود داده‌اند (مورونی، 469). به هنگام قیام مختار ثقفی، او برای دفع تهاجم نیروهای مصعب بن زبیر به کوفه، از آن شهر بیرون شد و در حرورا فرود آمد و آنجا را حایل میان نیروهای مهاجم و کوفه کرد (طبری، ۹۹/۶).

ماخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن عبدالمنعم حمیری، محمد، الروض المطار، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴؛ حازمی، محمد، الاماکن، دارالیمامة للبحث و الترجمة و النشر، ۱۴۱۵ ق؛ طبری، تاریخ؛ یاقوت، بلدان؛ یعقوبی، احمد، تاریخ، به کوشش هوتسما، لیدن، ۱۹۶۹؛ نیز: Morony, M. G., *Iraq After the Muslim Conquest*, Princeton, 1984. پرویز امین

حروریه، نک: خوارج.

حروف، اسرار، یکی از علوم خفیه.

تعریف: دانش اسرار حروف را در میان مسلمانان «سیمیا» می‌نامند، و این لفظ در اصطلاح صوفیان صاحب‌تصرف، از طلسمات برگرفته، و بر این دانش اطلاق شده است (ابن خلدون، ۱/۳۹۹). این علم یکی از اقسام پنج‌گانه علوم خفیه یا غریبه، یعنی کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا به شمار می‌آید که حروف اول آنها بر روی هم عبارت «کَلْمَةُ سِرِّ» را می‌سازد، به معنای آنکه همه این دانشها علمی سری‌اند (نصر، 206). واژه سیمیا نیز ظاهراً برگرفته از کلمه یونانی sēmeion، به معنای علامت و نشانه است و نام دانش بسیار مهم نشانه‌شناسی^۱ در زبانهای اروپایی نیز از همین کلمه گرفته شده است (طبری، ۳۳۳). همچنین، علم حروف را شعبه‌ای از جفر دانسته‌اند که در اصل به شناخت اسنماء غیبی^۲ مربوط می‌شود و در میان فرقه‌های رازآمیز، به صورت عملی سحری درآمد است که به آن جادوی سفید می‌گویند (EI^۲, III/595).

فنون غیب‌گویی در عالم اسلام که با روحانیات مربوط است، با دانش احکام نجوم یا اخترخوانی پیوند دارد و از این رو با علم حساب و اعداد نیز پیوسته است، چنان‌که علمای دنیای قدیم آن را همچون ستون عمده معرفت می‌دانستند و بر این باور بودند که درک راز و رمز اعداد عقل الهی را نمایان می‌کند و اسرار

آنها ساخته شده است؛ از آن جمله است: معابد یونس پیامبر(ع) و دیگر مقدسان که به جای معابد قدیمی‌تر برپا شده است. خود کوه هم یک الهه تلقی می‌شد به گونه‌ای که همه معابد در جهت قله اصلی قرار داشتند (نک: رکلو، IX/698).

این کوه نقطه انتهایی شمال غربی سرزمین فتح‌شده حضرت موسی(ع) بود (بریتانیکا، همانجا). در سده ۶ ق/۱۲ م کوه حرمون برای مدتی در تصرف صلیبها بود و آنها در دامنه‌های این کوه استحکاماتی را برپا کرده بودند (شوفانی، ۲۰۳، ۲۰۸).

در ۱۰۴۳ ق/۱۶۳۳ م نواحی پیرامون کوه حرمون محل درگیری نیروهای سلطان مراد چهارم با نیروهای فخرالدین معنی دوم (حک ۹۸۰-۱۰۴۵ ق) — از خاندان حکومتگر دروزی معنی در لبنان — بود (حتی، 684). اهمیت حرمون بیشتر به سبب منازعات مسلمانان و یهودیان در اوایل سده ۲۰ م پس از جنگ جهانی اول است که بعد از اعلامیه بالفور (۱۹۱۷ م/۱۲۹۶ ش) و پشتیبانی بریتانیا از تشکیل یک کشور یهودی در فلسطین، هیئت یهودی بخش جنوبی کوه حرمون را جزو سرزمین یهود اعلام کرد (سایدباتم، 827). نیز در جنگ اعراب — اسرائیل در ۱۹۶۷ م/۱۳۴۵ ش، حدود ۱۰۰ کیلومتر از دامنه‌های جنوبی و غربی کوهستان حرمون جزو بلندیهای جولان به تصرف اسرائیل درآمد (بریتانیکا، همانجا).

ماخذ: ابراهیم، معاویه، «فلسطین: من اقدم العصور الی القرن الرابع قبل المیلاد»، الموسوعة الفلسطینیة (خاص)، بیروت، ۱۹۹۰، ج ۲؛ ابن‌خردادبه، عبدالله، المسالك والممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ ق/۱۸۸۹ م؛ بیسیس، فؤاد حمدی، «الاقتصاد العربی فی فلسطین فی عهد الانتداب البریطانی»، الموسوعة الفلسطینیة (خاص)، بیروت، ۱۹۹۰، ج ۱؛ دباغ، مصطفی مراد، بلادنا فلسطین، بیروت، ۱۳۸۴ ق/۱۹۶۵ م؛ شوفانی، الیاس، الموجز فی تاریخ فلسطین السیاسی، بیروت، ۱۹۹۶؛ عابد، عبدالقادر، «فلسطین: الموضع والموقع»، الموسوعة الفلسطینیة (خاص)، بیروت، ۱۹۹۰، ج ۱؛ عهد عتیق؛ قلقشندی، احمد، صحیح الاعمش، قاهره، ۱۹۶۳ م؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ م؛ هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، ۱۳۷۷ ش؛ نیز: Britannica, micropaedia, 1978; Encyclopaedia Judaica, 1971; Hitti, Ph. K., *History of Syria*, London, 1957; Reclus, E., *Nouvelle géographie universelle*, Paris, 1884; Russell, M., *Palestine or the Holy Land*, London, 1985; Sidebotham, H., «British Interests in Palestine», *From Haven to Conquest*, ed. W. Khalidi, Beirut, 1971. پرویز امین

حروراء، روستایی در نزدیکی کوفه و محل گرد آمدن خوارج پس از جنگ صفین. نام حرورا را مشتق از ریح‌الحرور به معنی باد گرم دانسته‌اند. این روستا از توابع شهر کوفه و به فاصله نیم فرسخ تا این شهر بوده است (نک: حازمی، ۳۳۲/۱؛ یاقوت، ۲۴۶/۲؛ ابن عبدالمنعم، ۱۹۰).

شهرت این محل به سبب اجتماع خوارج در آن در پی موافقت امام علی(ع) با قرار حکمیت با معاویه بوده است. از آن رو، این

CEFR
 (İlm al-Jafr fi al-Islām) 87-961363
 ('Ilm al-Jafr fi al-Islām)
 علم الجفر فی الاسلام : ما له وما علیه ومدى
 علاقته بعلم الغیب / تحقیق وشرح
 وتعلیق عبد المنعم محمد شقرق -
 القاهرة : وكالة الاهرام للنشر
 [1987-
 v. 1 ; 24 cm.
 Bibliography: v. 1, p. 164-166.
 £2.50 (v. 1)
 Egy-Islam.

Cefr

27 AGUSTOS 1999

e.ulum Indai-Arab, 42.

D. 5. 5791

Cefr.

27 AGUSTOS 1999

Muhsin Abdunnazir
 Mes'eletil-ime

450 - 451.

5025 - 297. 45.

Cefr

عبد المنعم محمد شقرق
 علم الجفر في الاسلام

DIA ktp

03 EKIM 1996

MADDE YAYIMLANDIKTAN
 SONRA GELEN DOKUMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN
 SONRA GELEN DOKUMAN

معصومی اشكوری، محمدتقی
 (1317-1373)

0722-دو چوب و یک سنگ، به کوشش

جعفر سعیدی، تهران: سایه، چاپ دوم، 1383 / 3000

نسخه، 1992، فارسی، وزیری (کالینگور)، بهاد: 67000 ریال.

شاپک: 1-56-5918-964

کد پارسا: B39300

علوم غریبه: مواظ اخلاقی (اخلاق)

کتاب حاضر که به صورت کتکول تهیه و تدوین

یافته است، حاوی مطالب عرفانی و پند و اندرزهای

اخلاقی است. نویسنده با استفاده از روش شیخ بهایی

و دیدگاههای او در استفاده از خواص حروف و جدولها،

رمل و اسطرلاب و جفر، به برخی از اسرار و رموز

حقایق پرداخته است. این حقایق و لطایف عبارتاند از:

اولین صادر از ذات حق، سر نقطه بای بسم الله، خواص

حروف مقطعه، فرقه ناجیه، طینت مؤمن و کافر، اهمیت

تفکر، صدور فعل خیر و شر و تقسیم امم، ضمیمه

کتاب، بخشی از جلد دوم است که به خلقت معصومان (ع)

و شیعیان آنها و حقیقت نوریت آنان می پردازد.

(Cefr)

19 EKIM 2008

عثمان، هاشم (به کوشش)
 7002-الجفران الأكبر و الأصغر،

المنسوب إلى الإمام علی بن ابی طالب

عليه السلام، بيروت: اعلمی، چاپ اول، 2002م،

339ص، عربی، وزیری (کالینگور).

کد پارسا: B38266

کتاب جفر امام علی

نویسنده به منظور اثبات واقعیت جفر و

چگونگی به کارگیری و آثار و نتایج آن، این کتاب را

نوشته است. وی پس از نقل گفتارهای عالمان و

مورخان و ذکر نمونههایی از احادیث اهل بیت (ع) درباره

جفر، آن را به مصحف علی (ع) تشبیه می کند که در

عین موجود بودن، مقفود است. وی در ادامه، بینه

کتابشناسی جفر می پردازد و با معرفی آثار منتشره در

این باره، به تفصیل کتاب الجفر الجامع و النور

اللامع را معرفی می کند و آن را از آثار علی (ع) می شمارد

MADDE YAYIMLANDIKTAN
 SONRA GELEN DOKUMAN

20 HAZ 2008

Cefr

27 AGUSTOS 1992

Custacen, 330

Cifr bt. cefr

ibn Teymiyye, Meimūn fetāwa,
 c. iv, s. 78

297-35

TEY.M

55 A 22311

694. 'Āmilī, Akram Barakāt al-: Haqīqat al-ğafr 'inda 'š-š'ā
 / Akram Barakāt al-'Āmilī. Tab'a 1. - Bairūt : Dār aš-Şafwa,
 1995 = 1416 h. - 285 S.
 In arab. Schrift, arab. Cefr

35 A 21083

15 OCAK 1999

MADDE YAYIMLANDIKTAN
 SONRA GELEN DOKUMAN

2467. 'Amilī, Akram Barakāt al-. Haqīqat al-ğāfr 'inda 'š-^{Cifr}
šī'a / Akram Barakāt al-'Amilī. - Tab'a 1. - Bairūt: Dār as-
Safwa, 1995 = 1416 h. - 285 S.
In arab. Schrift, arab.

35 A 21083

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

24 OCAK 1998

207 Cifr

(Kelâm) (Dit)

التحریر فی سئلة جفیر

(4.728/
22,1,233

ابن تیمیة احمد بن عبد الحلیم)

CIFR

el-İbda, 347

1380-4716 297.5 MAH. I

CIFR
Staya pöre "cifr"

Musa Carullah, el-Veşâ, s. 173

297.47 GAZ. W 887

نجمة الرسائل وبلغة الوسائل في شرح المحرر
طالبه
ابن عبد الغنى الدمياطي
: 630. 22.7

- Cifr ?

21 MAYIS 1992

030202 M.Y.

CEFR

Abū al-'Azā'im, Muḥammad Māḍī.

al-Jafr: huwa 'ilm mukāshafat al-qulūb bi-asrār al-
ghuyūb / li-Muḥammad Māḍī Abī al-'Azā'im. - al-
Tab'aḥ 2. - Cairo: Mashyakhat al-Sādah al-'Az-
miyah, 1973.

112 p.; 17 cm.

Arabic

I. Title.

BF1778.A28 1973

78-960351 nef 2-24806

DLC

SCHIMMEL, Annemarie

P. - Cifr
The mystery of numbers / Annemarie Schimmel. - New
York [etc.] : Oxford University Press, 1993. - X, 314
p. : ill. ; 22 cm
ISBN 0-19-506303-1

R. 32.639

13 MART 1996

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Cifr

Musa Carullah, el-Veşâ, s. 182



الأصول
من
الكافي
تأليف

تأليفه العلامة الأمامية السيد محمد بن يعقوب بن إسحاق

الكاتب السيد الشريف

المنوفاي سنة ٣٢٨ / ٣٢٩ هـ
مع تعليقات نافذة مأخوذة من عدة شروح

صححه وعلق عليه على الكبريتي
طه بن مشر بن عمار
الشيخ محمد بن النعمان

الطبعة الثالثة
١٣٨٨

الناشر
دار الكتب الإسلامية

الجزء الأول

مرضى آخوندی
تران - بازار سلطانی

٤- علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ذكره، عن سليمان بن خالد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن في الجفر الذي يذكرونه ^(١) لما يسوؤهم، لأنهم لا يقولون الحق ^(٢) والحق فيه، فليخرجوا قضايا علي و فرائضه إن كانوا صادقين، وسلوهم عن الخالات والعمات ^(٣)، وليخرجوا مصحف فاطمة عليها السلام، فإن فيه وصية فاطمة عليها السلام، ومعه ^(٤) سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل يقول: «فأتوا بكتاب من قبل هذا أو أثارة من علم إن كنتم صادقين ^(٥)».

٥- محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن أبي عبيدة قال: سأل أبا عبد الله عليه السلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال: هو جلد ثور مملوء، علماً، قال له: فالجامعة؟ قال: تلك صحيفة طولها سبعون ذراعاً في عرض الأديم مثل فخذ الفالج ^(٦)، فيها كل ما يحتاج الناس إليه، وليس من قضية إلا وهي فيها، حتى أورش الخدش.

قال: فمصحف فاطمة عليها السلام؟ قال: فسكت طويلاً ثم قال: إنكم لتبجثون ^(٧) عما تريدون وعما لا تريدون إن فاطمة مكثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله خمسة وسبعين يوماً وكان دخلها حزن شديد على أبيها وكان جبرئيل عليه السلام يأتيها فيحسن عزاءها على أبيها، ويطيب نفسها، ويخبرها عن أبيها ومكانه، ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها، وكان علي عليه السلام يكتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة عليها السلام.

٦- عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن صالح بن سعيد، عن أحمد بن أبي بشر، عن بكر بن كرب الصيرفي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندنا مالا

(١) يعني الأمانة الزبديّة من بني العسن يتفخرون به ويدعون أنه عندهم. (آت)
(٢) أي في السائل، إذا سئل عنها. وقوله: والحق فيه يعني في الجفر وهو خلاف ما يقولون وقوله: فليخرجوا. الخ يعني ليس ذلك عندهم ولا يدرون ما فيه من ذلك. (في)
(٣) أي عن خصوص موارد شهر (آت).
(٤) أي مع الجفر أو مصحف فاطمة. (في)
(٥) الاعتقاف: ٣ والاية هكذا: «أيتوني بكتاب الخ» لله نقل بالمعنى أو في قراءتهم عليهم السلام. وانارة أي بقية من علم بقيت فيكم من علوم الاولين. (آت)
(٦) الإديم: الجلد. والفالج: العجل العظيم ذوالسنامين. (في)
(٧) أي تتجسسون عما تريدون وعما لا تريدون. (آت)

ثم سكت ساعة ثم قال: إن عندنا علم ما كان وعلم ما عو كائن إلى أن تقوم الساعة قال: قلت: جعلت فداك هذا والله هو العلم، قال: إنّه لعلم وليس بذلك. قال: قلت: جعلت فداك فأبى شيء العلم؟ قال: ما يحدث بالليل والنهار، الأمر من بعد الأمر، والشئ بعد الشئ، إلى يوم القيامة.

٢- عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن حماد بن عثمان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: تظهر الزنادقة في سنة ثمان وعشرين ومائة وذلك أني نظرت في مصحف فاطمة عليها السلام، قال: قلت: وما مصحف فاطمة؟ قال: إن الله تعالى لما قبض نبيّه صلى الله عليه وآله دخل على فاطمة عليها السلام من وفاته من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عز وجل فأرسل الله إليها ملكاً يسلي غمها ويحدثها، فشكت ذلك ^(١) إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إذا أحسست بذلك وسمعت الصوت قولي لي فأعلمته بذلك فيحصل أمير المؤمنين عليه السلام يكتب كلما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً قال: ثم قال: أما إنّه ليس فيه شيء من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون.

٣- عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن الحسين ابن أبي العلاء قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن عندي الجفر الأبيض، قال: قلت: فأبى شيء فيه؟ قال: زبور داود، وتوراة موسى، وإنجيل عيسى، ومصحف إبراهيم عليه السلام والحلال والحرام، ومصحف فاطمة، ما أزعجهم أن فيه قرآناً، وفيه ما يحتاج الناس إلى ما لا يحتاج إلى أحد حتى فيه الجلدة، ونصف الجلدة، وربع الجلدة وأورش الخدش.

وعندي الجفر الأحمر، قال: قلت: وأبى شيء في الجفر الأحمر؟ قال: السلاح وذلك إنما يفتح للدم يفتحه صاحب السيف للقتل، فقال له عبد الله بن أبي يعفور: أصلحك الله أيعرف هذا بنو الحسن؟ فقال: إي والله كما يعرفون الليل أنه ليل والنهار أنه نهار ولكنهم يحملهم الحسد وطلب الدنيا على الجحود والانكار، ولو طلبوا الحق بالحق لكان خيراً لهم.

(١) لعدم حفظها وقيل لرصعها عليها السلام من الملك حال وحدتها به وانفرادها به. (في)

مَجَلَّةُ الْأَخْبَارِ

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

تأليف
العلم العلامة محمد فخر الأئمة المولى
الشيخ محمد باقر المجلسي
«تدرسه»

الجزء السادس والعشرون

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	11010-27
Tasnif No. :	080 MEC. B

مؤسسة الوفاء
بيروت - لبنان

518 16 00
serim

علي بن مهزيار و جماعة من رجاله وغيرهم عن داود بن فرقد عن الحارث النضري قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الذي يسأل عنه الامام عليه السلام وليس عنده فيه شيء من أين يعلمه؟ قال : ينكت في القلب نكتا أو ينقر في الأذن نقرا ، و قيل لأبي عبد الله عليه السلام : إذا سئل الامام كيف يجيب ؟ قال : إلهام أو إسماع^(١) وربما كانا جميعاً^(٢) .

٣ - ما : بالاسناد عن إبراهيم عن ابن عيسى عن عبد الله بن الصلت و محمد بن خالد عن علي بن النعمان عن يزيد بن إسحاق عن أبي حمزة قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : إن منّا لمن ينكت في قلبه و إن منّا لمن يؤتى في منامه ، و إن منّا لمن يسمع الصوت مثل صوت السلسلة في الطشت ، و إن منّا لمن يأتيه صورة أعظم من جبرئيل و ميكايل .

و قال أبو عبد الله عليه السلام : منّا من ينكت في قلبه و منّا من يقذف^(٣) في قلبه ، و منّا من يخاطب ، و قال عليه السلام : إن منّا لمن يعاين معاينة ، و إن منّا لمن ينقر في قلبه كيت كيت ، و إن منّا لمن يسمع كما يقع السلسلة في الطشت ، قال : قلت : والذي يعاينون ما هو ؟ قال : خلق أعظم من جبرئيل و ميكايل^(٤) .

بيان : لعل النكت و القذف نوعان من الإلهام ، و المراد بالمعاينة معاينة روح القدس و هو ليس من الملائكة مع أنه يحتمل أن تكون المعاينة في غير وقت المخاطبة .

٤ - ن : بالأسانيد الثلاثة إلى الرضا عليه السلام عن آبائه عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ما ينقلب جناح طائر في الهواء إلّا و عندنا فيه علم .^(٥)

٥ - ير : عبد الله بن جعفر عن محمد بن عيسى عن إسماعيل بن سهل عن إبراهيم بن عبد الحميد عن سليمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إن في صحيفة من الحدود ثلث

(١) في المصدر : و سماع .

(٢) أمالي ابن الشيخ : ٢٦٠ .

(٣) في المصدر : و من يقذف في قلبه .

(٤) أمالي ابن الطوسي : ٢٦٠ .

(٥) عيون الأخبار : ٢٠٠ .

﴿ أبواب علومهم عليهم السلام ﴾

﴿ باب ﴾

﴿ جهات علومهم عليهم السلام و ما عندهم من الكتب و انه ﴾
﴿ ينقر في آذانهم و ينكت في قلوبهم ﴾

١ - شاءج : كان الصادق عليه السلام يقول : علمنا غابرو مزبور و نكت في القلوب و نقر في الأسماع و إن عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمة عليها السلام و عندنا الجامعة فيها جميع ما تحتاج الناس إليه ، فستل عن تفسير هذا الكلام فقال : أمّا الغابر فالعلم بما يكون ، و أمّا المزبور فالعلم بما كان ، و أمّا النكت في القلوب فهو الإلهام ، و أمّا النقر في الأسماع فحديث الملائكة عليه السلام نسمع كلامهم ولا نرى أشخاصهم .
و أمّا الجفر الأحمر فوعاء فيه سلاح رسول الله ﷺ و لن يخرج حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، و أمّا الجفر الأبيض فوعاء فيه توراة موسى و إنجيل عيسى و زبور داود و كتب الله الأولى .

و أمّا مصحف فاطمة عليها السلام ففيه ما يكون من حادث و أسماء من يملك^(١) إلى أن تقوم الساعة ، و أمّا الجامعة فهو كتاب طوله سبعون ذراعاً إلهام رسول الله ﷺ من فلق فيه و خطّ عليّ ابن أبي طالب عليه السلام بيده ، فيه والله جميع ما تحتاج إليه الناس إلى يوم القيامة حتى أن فيه أرض الخدش و الجلدة و نصف الجلدة^(٢) .

بيان : قال الجوهري : كلمني من فلق فيه بالكسر و يفتح أي من شقّه .

٢ - ما : أبو القاسم بن شبلي عن ظفر بن حمدون عن إبراهيم بن إسحاق عن

(١) في المصدر : و أسماء كل من يملك .

(٢) ارشاد المفيد : ٢٥٧ و احتجاج الطبرسي : ٢٠٣ .

المجملات العلمية

الوشى المرقوم في بيان أحوال العلوم

الجزء الثاني

ألفه

صديق محمد بن القنوجي

ت : ١٣٠٧ هـ ، ١٨٨٩ م

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	2237-2
Tasnif No. :	509 SİD-E

دار الكتب العلمية
سنة النشر

من طرف ابن العباس فسم الامام علي بن موسى الرضا في غيب علي ما هو المسطور في كتب التواريخ كذا في مفتاح السعادة ومدينة العلوم .

قال ابن طلحة الجفر والجامعة كتابان جليلان احدهما ذكره الامام علي بن ابي طالب وهو يخطب على المنبر بالكوفة ، والاخر اسره اليه رسول الله ﷺ وأمره بتدوينه ، فكتبه علي حروفا متفرقة على طريق سفر آدم في جفر يعني في رق صنع من جلد البعير فاشتهر بين الناس به لانه وجد فيه ما جرى للازلين والآخرين .

والناس مختلفون في وضعه وتكسيه .

فمنهم من كسره بالتكسير الصغير وهو جعفر الصادق وجعل في حافية البار الكبير . ا ب ت ث . الى آخرها والباب الصغير ابجد الى قرشت . وبعض العلماء قد سمى الباب الكبير بالجفر الكبير والصغير بالجفر الصغير فيخرج من الكبير الف مصدر ومن الصغير سبعمائة .

ومنهم من يضعه بالتكسير المتوسط وهي الطريقة التي توضع بها الأوفاق الحرفية وهو الاولى والاحسن وعليه مدار الحافية القمرية والشمسية .

ومنهم من يضعه بطريق التكسير الكبير وهو الذي يخرج منه جميع اللغات والأسماء .

ومنهم من يضعه بطريق التركيب الحرفي وهو مذهب افلاطون .

ومنهم من يضعه بطريق التركيب العددي وهو مذهب سائر اهل الهنة . وكل موصل الى المطلوب .

ومن الكتب المصنفة فيه الجفر الجامع والنور اللامع للشيخ كمال الدين ابي سالم محمد بن طلحة النصيبي الشافعي المتوفى سنة اثنتين وخمسين وستائة مجلد صغير اوله الحمد لله الذي اطلع من اجتهاده الخ ذكر فيه ان الأئمة من اولاد جعفر يعرفون الجفر فاختر من اسرارهم فيه انتهى ما في كشف الظنون أقول وهذه أقوال

وفي لسان الافرنج والهندكية حدثت كتب كثيرة في هذا العلم في عصرنا هذا يعسر عددا ويطول حدها وأوضحوا فيها ما عليه الاقاليم السبعة الآن من المدن والأمصار والقرى والابحار والسواحل والانهار والبراري والقفار مع اختلاف لغات الامم في اسائها والله الأمر من قبل ومن بعد .

علم الجفر والجامعة

قال اهل المعرفة بهذا العلم هو عبارة عن العلم الاجمالي بلوح القضاء والقدر المحتوي على كل ما كان وما يكون كليا وجزئيا .

والجفر عبارة عن لوح القضاء الذي هو عقل الكل .

والجامعة لوح القدر الذي هو نفس الكل ، وقد ادعى طائفة من الامام علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه وضع الحروف الثمانية والعشرين على طريق البسط الاعظم في جلد الجفر يستخرج منها بطرق مخصوصة وشرايط معينة ألفاظ مخصوصة تدل على ما في لوح القضاء والقدر .

وهذا علم توارثه اهل البيت ومن ينتمي اليهم ويأخذ منهم من المشايخ الكاملين وكبار الأولياء وكانوا يكتمنونه عن غيرهم كل الكتان ، وقيل لا يفقه في هذا الكتاب حقيقة الا المهدي المنتظر خروجه في آخر الزمان .

وورد هذا في كتب الانبياء السالفة كما نقل عن عيسى بن مريم عليهما الصلوة والسلام نحن معاشر الانبياء نأتيكم بالتنزيل وأما التأويل فسيأتيكم به البارقليط الذي سيأتيكم بعدي .

نقل ان الخليفة المأمون لما عهد بالخلافة من بعده الى علي بن موسى الرضا وكتب اليه كتابه عهده كتب هو في آخر ذلك الكتاب نعم الا ان الجفر والجامعة يدلان على أن هذا الامر لا يتم وكان كما قال لأن المأمون استشعر لاجل ذلك فتنة

و نیز رجوع به جفته خوری شود .
جفته بینی . [ج ت یا ت] ص مرکب
اقم . کژی . کج بینی . آن که در بینی
او کژی باشد .

جفته خوردن . [ج ت یا ت خ د] (مص)
مرکب) لگد خوردن :
بر سر از سم نعل بسته لعل
میخورد جفته خطاب صواب .
سوزنی .

جفته زدن . [ج ت یا ت ز د] (مص)
مرکب) آلیزیدن . اسکیزیدن . جفتک زدن
جفتک انداختن . لگد زدن ستور یا دو پا
لگد پراندن ستور یا دوپا از عقب :
بفرید و یکج گفته زد بر سرش

به خاک اندر آمد سروان سرش .
فردوسی .
و چون به پار دلب رسید آن اسب جفته بر
سینه او (یزدگرد) زد او را بر جای بکشت .
(فارسنامه ابن بلخی) .

دلیل مشتری پیش جفته زد اندر آسمان
آه دل و دل کنان زحل ، گفت قطعت ابهری .
خاقانی .
رجوع به جفتک انداختن و لگد پراندن
شود .

جفته شدن . [ج ت یا ت ش د] (مص)
مرکب) جفت شدن . قرین شدن . در کنار هم
قرار گرفتن :
خواست تادز به لعل سفته شود .
طوق باطاق هردو جفته شود .
نظامی .

جفته طاق . [ج ت یا ت] (امرکب)
کنایه از دو ابرو . (غیاث) .
جفته کردن . [ج ت یا ت ک د]
(مص مرکب) عریش ساختن برای درخت
انگور . سفت مانند و آسمانی از چوب
بنا کردن شاخهای انگور و مانند آن بروی
شود و آنرا عریش الکروم گویند . (یادداشت
مؤلف) .

جفتی . [ج] (حامص) برابری . مساوات
یکسانی . تساوی . (اشنگاس) || مشابهت .
(اشنگاس) . مانند گی . همگونی . همگونگی .
|| اتصال . (اشنگاس) . پیوستگی . همسری
شوهری . زنی . زوجیت . جفت بودن :

اگر نیست جفتی اندر جهان
بماندی توانائی اندر جهان .
فردوسی .

من بجفتی ترا پسندیدم
که جوانمردی ترا دیدم .
نظامی .
|| با هم جفت شدن حیوان نر و ماده .
(آندراج) . جماع حیوان نر و ماده . (نظام)

|| جماع و مباشرت . (آندراج) . جماع زن
و مرد . بغل خوابی . همخوابگی . نزدیکی :
از آن شد پرده چشم بخون بگری آورده
که نم بالمبتان دیده جفتی کرد پنهانی .
خاقانی .

|| دسمازی . قرینی . همدوشی . همپائی .
هماهنگی . یاری :
چوبامردم زفت زفتی کنیم
همه باخردمند جفتی کنیم .
فردوسی .

گراو باز گردد توزفتی مکن
هنرجوی و با آ ز جفتی مکن .
فردوسی .
جفتی خوردن . [ج خ د] (مص -
مرکب) . جفت شدن . جفتی گیری . نزدیکی
نر و ماده به جفتی کردن . (فرهنگ ضیاء) .
رجوع به جفت شدن و جفتی شود .

جفتیدن . [ج د] (مص) . خم کردن
(اشنگاس) . || جفته و داربست ساختن
درخت مورا .

جفتی زدن . [ج ز د] (مص مرکب)
جفت شدن حیوانات باشد . (برهان) . || کنایه
از جماع و مباشرت است . (برهان) رجوع
به جفت شدن و جفتی شود .

جفتی کردن . [ج ک د] (مص مرکب)
رجوع به جفتی شود .
جفتجفا . [ج ع] (ع اوص) زمین بلندترم .
(منتهی الارب) . (از اقرب الموارد) . ||
|| زمین پست . (منتهی الارب) . (از اقرب -
الموارد) . (از لغات اضداد است) . زمین
هموار که فراخ و گرد باشد . (منتهی الارب)
(از اقرب الموارد) . || باد تند . (منتهی -
الارب) . (اقرب الموارد) .

|| بسیار بیهوده گوی . (منتهی الارب) .
مهذار . (اقرب الموارد) .
جفتجف . [ج ج] (ا خ) محلی است بین
مرالظهران و مکه . (مراصد الاطلاع) .
جفتجفه . [ج ج ف] (ع مصم) بند
کردن و گرد آوردن و باز گرداندن شتران
را بپشت از ترس غارت . (منتهی الارب) .
|| سخت راندن چهارپایان را تابعی از ایشان
بر بعضی دیگر بيفتنند . (منتهی الارب) .
|| (ا) آواز رفتن مرکب . (منتهی الارب) .
جفتج . [ج ع] (ع اصل) فخر و تکبر کردن .
(تاج المصادر بیهقی) (المصادر روزنی) .
تکبر کردن و فخر نمودن . (منتهی الارب) .
برتنی کردن . رجوع به جفاخ شود .

جفر . [ج] (ع ل) بزغاله چهار ماهه
یا آن که گیاه خورد و نشخوار زند . (منتهی
الارب) . بزغاله چهار ماهه . (غیاث) (آندراج) :
بچه گوسفند چون چهار ماهه باشد اگر از
بز متولد شده باشد ، نررا جفر گویند .

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

|| کودك گوالیده که خوردن گیرد . (منتهی
الارب) .
|| غلام . (لسان العرب) . || برای . بخاطر :
فلت ذلك من جفر کذا ای من اجله . (تاج -
العروس) . || رأی . عقیده . نظر : فلان
منهزم الجفر ای لارای له . (اقرب الموارد)
|| عقل . خرد . (از اقرب الموارد) . || بوی
ناخوش گیاه . (از اقرب الموارد) .
|| چاه نابر آورده فراخ یا اندک بر آورده
(منتهی الارب) . چاه نابراسته . (مهذب -
الاسماء) چاه فراخ آب نابرا آمده .

جفر . [ج] (ا) علمی است که در آن
بحث میشود از حرف از آن حیث که بناه
مستقل به دلالت است و آنرا علم حروف
نیز نامند و علم تکسیر هم میگویند و فائده
این علم آگاهی بر فهم خطاب محمدي
آنچنانی است که میسر نشود مگر بشناختن
علم زبان عرب چنانکه در پاره ای از رسائل
بدان اشارت رفته است از این علم حوادث
این جهان تا هنگام انقراض آن شناخته شود .
سید سند در شرح موافق در مقصد دوم گفته
است که از اقسام علوم علم جفر و جامعه
است و آن عبارت از دو کتابی است که حضرت
امام البتین امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام
بر طریقه علم حروف حوادثی را که تا انقراض
این جهان رخ خواهد داد در آن دو کتاب
یادداشت فرموده است و امامان برحق که از
فرزندان آن حضرت بوده اند ، بدین علم
آشنا بوده و همواره احکام آینده را از آن
دو کتاب استخراج میفرموده اند . حتی در
نسخه عهدنامه قبول ولایت عهده که امام هشتم
علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون نوشته ،
بعد از آن که مأمون جانشینی و خلافت را بعد
از خود بآن حضرت وعده داد ، مرقوم داشته
است که های مأمون از حقوق خلافت بر تو
چیزهایی روشن گردیده که در نزد پدران
تو روشن نبوده . من این تکلیف را که بعد از
تو جانشین و خلیفه وقت شوم میپذیرم جز این
امر انجام نپذیرد» .

و شیوخ مغاربه را از علم حروف بهره و
نصیبی باشد و معلومات خود را در این علم به
اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین منتسب دانند
و من خود در شام منظومه ای دیدم که بوسیله
رموزی به احوال پادشاهان مصر اشارتی کرده
بود و شنیدم که ماحصل مندرجات آن منظومه
از کتاب جفر و جامعه استخراج شده بود .
(انتهی ماقال السید) . (از کشف اصطلاحات
الفنون) .

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

جفر . [ج ق] (ع ل) ج - جفر [ج]
رجوع به جفر شود .
جفر . [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف
به جفر . رجوع به احمد بن اسحاق شود .
ج - جفر [ج] (ا خ) احمد بن اسحاق معروف

دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات
سازمان لغت نامه

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

لغت نامه

تألیف

علی اکبر

دهخدا

(۱۲۵۸-۱۳۳۴ هجری شمسی)

10LB
Ceş-Giye

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No. :	11000-19
Tasnif No. :	

زیر نظر
دکتر محمد معین
استاد دانشکده ادبیات
(دانشگاه تهران)

شماره مسلسل : ۹۶

شماره حرف «ج» (بخش دوم) : ۱

جش - جهرات

تهران ، خرداد ۱۳۴۳ هجری شمسی

شرکت چاپ افست گلشن

وإنّ عندي لسيف رسول الله ، وإنّ عندي لراية رسول الله «ص» ودرعه ولامته ومغفره فان كانا صادقين فما علامة من درع رسول الله «ص» ؟ وان عندي لراية رسول الله «ص» المغلبة ، وإنّ عندي ألواح موسى وعصاه ، وإنّ عندي لخاتم سليمان بن داوود وإنّ عندي الطست الذي كان موسى يقرب بها القربان ، وإنّ عندي الاسم الذي كان رسول الله إذا وضعه بين المسلمين والمشركين ، لم يصل من المشركين إلى المسلمين نشابة .

وإنّ عندي لمثل التابوت الذي جاءت به الملائكة ، ومثل السلاح فينا كمثل التابوت في بني إسرائيل ، كانت بنو إسرائيل في أي أهل بيت وجد التابوت على أبوابهم أوتوا النبوة ، ومن صار إليه السلاح منا أوتى الإمامة ، ولقد لبس أبي درع رسول الله «ص» فخطت على الأرض خططا ، وليستها أنا وكانت تخط على الأرض - يعني : طويّلة - مثل ما كانت على أبي ، وقائمتنا من إذا لبسها ملأها إنشاء الله تعالى :

وكان الصادق «ع» يقول : علمنا غابر ومزبور ، ونكت في القلوب ونقر في الأسماع ، وإنّ عندنا الجفر الأحمر والجفر الأبيض ومصحف فاطمة «ع» ، وعندنا الجامعة فيها جميع ما يحتاج إليه الناس .

فستل عن تفسير هذا الكلام فقال : أما الغابر : فالعلم بما يكون ، والمزبور : فالعلم بما كان ، وأما النكت في القلوب : فهو الإلهام ، والنقر في الأسماع : فحديث الملائكة ، نسمع كلامهم ولا نرى أشخاصهم ، وأما الجفر الأحمر : فوعاء فيه توراة موسى ، وإنجيل عيسى وزبور داوود ، وكتب الله . وأما مصحف فاطمة : ففيه ما يكون من حادث ، وأسما من يملك إلى أن تقوم الساعة .

وأما الجامعة : فهو : كتاب طوله سبعون ذراعاً ، إملاء رسول الله من فلق فيه وخط علي بن أبي طالب «ع» بيده ، فيه والله جميع ما يحتاج الناس إليه إلى يوم القيامة ، حتى أنّ فيه أرش الخدش ، والجلدة ونصف الجلدة .

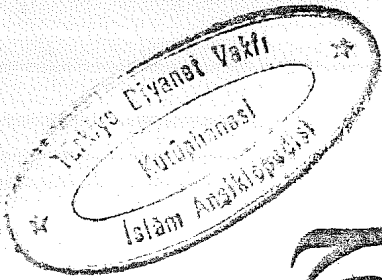
ولقد كان زيد بن علي بن الحسين ^(١) يطمع أن يوصي إليه أخوه الباقر «ع» ويقيّمه مقامه في الخلافة

(١) قال السيد عبد الرزاق المقرم في كتابه «زيد الشهيد» ص ٤٣ : قال المحدث النوري في رجال مستدرك الوسائل : «إنّ زيد بن علي جليل القدر ، عظيم الشأن كبير المنزلة . وأما ما ورد بما يومه خلاف ذلك مطروح أو محمول على التقية . وقال الشيخ المفيد في الارشاد ص ٢٥١ : كان زيد بن علي بن الحسين «ع» عين اخوته بعد أبي جعفر «ع» ، وأفضلهم وكان عابداً ورعاً فقيهاً سخياً شجاعاً ، وظهر بالسيف يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ، ويأخذ بثأر الحسين «ع» . وفي عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٢٤٨ بسنده عن محمد بن يزيد النحوي عن ابن أبي عبدون عن أبيه قال : لما حمل زيد بن موسى بن جعفر إلى المأمون - وكان قد خرج بالبصرة وأحرق دور بني العباس - وهب المأمون جرمه لأخيه علي بن موسى الرضا «ع» وقال : يا أبا الحسن لئن خرج أخوك وفعل ما فعل ، لقد خرج من قبله زيد بن علي فقتل ولولا مكانك لقتلته فليس ما أتاه بصغير فقال الرضا «ع» : لا تقس أخي زيدا إلى زيد بن علي فإنه كان من علماء آل محمد صلى الله عليه وآله غضب الله عز وجل فجاهد أعداءه حتى قتل في سبيله ، ولقد حدثني أبي موسى بن جعفر أنه سمع أبا جعفر بن محمد يقول : رحم الله عمي زيدا إنه دعا إلى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما دعا إليه . ولقد استشارني في خروجه فقلت له : يا عمي إن رضيت أن تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشأنك فلما ولي قال جعفر بن محمد : ويل لمن سمع داعيته فلم يجبه ، فقال المأمون يا أبا الحسن أليس قد جاء فيمن ادعى الإمامة بغير حقها ما جاء؟ =

M.4

CEFR

١٩٧١-٤-٢٤



الاحتجاج

تأليف
أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي
من علماء القرن السادس

تعليقات وملاحظات

السيد محمد باقر الموسوي الخراساني

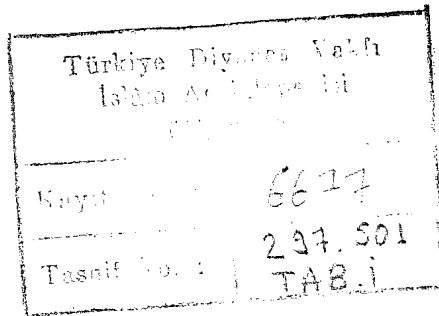
الجزء الأول

منشورات

مؤسسة الأعلي للطبوعات

بيروت - لبنان

ص ١٢٠ : ٧١٢٠



مفتاح العبادة ومصباح السيادة

MIFTAH AS-SA ADAH

WA

MISBAH AS-SIYADAH

FĪ MAWDU'ĀT AL-ULŪM

BY

AHMAD B MUSTAFA
(TASHKUPRI-ZADAH)

EDITED, REVISED AND ANNOTATED
BY

Kamil Kamil Bakry
The Library
Al-Azhar University

Abdel-Wahhab Abu'L-Nur
Department of Library Science
Faculty of Arts
Cairo University

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	1360-2
Tasnif No. :	

Published
by

Dar El Kotob El-Hadissa
Prop. Tewfik Affi Amer
14. Rue, El Gomhourieh
Abdine, Le Caire
Phone, 916107

- ٥٩٥ -

القرآن • وما ذكره السكاكي في تكملة (مفتاح العلوم) كاف في هذا العلم ، وأيضاً في (كتاب الأعلام) للماوردي كفاية في هذا العلم ، بل فيه دفع مطاعن النبوة مطلقاً •
واقضى حسن الترتيب أن تجعل خاتمة فروع علم التفسير دفع المطاعن عن القرآن لأنه نتيجة للعلوم المذكورة •

المطلب الرابع في فروع علم الحديث علم المواعظ

وهو علم يعرف به ما هو سبب الانزجار عن المنهيات ، والانزعاج الى المأمورات ، من الأمور الخطائية المناسبة لطباع عامة الناس •
ومن مبادئه حكايات الأمم المرضية الأعمال ، والمشكورة الأخلاق ، من الصلحاء والعباد ، والمشايخ والزهاد ، والعلماء العاملين بعلومهم ، رضوان الله عليهم ؛ وكذا حكايات الأشرار المبتلين ، بسوء أعمالهم وأخلاقهم ، إذ الأخيار يتأدبون بصنيع الأشرار •
والغرض من هذا كله ، الحث على تكميل النفوس بالعلم والعمل ؛ وغايته الفوز بالسعادتين الدنيوية والدنيوية • ولما كان حل بآدى هذا العلم الأحاديث المروية عن رسول الله ، صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ، جعلنا هذا العلم من فروع علم الحديث •
ومصنفات الامام الغزالي ، سيما (الاحياء) ، كاف في هذا العلم •

عام الادعية والاوراد

وهو علم يبحث فيه عن الأدعية المأثورة ، والاوراد المشهورة ، بتدريجها وضبطها ، وتصحيح روايتها ، وبيان خواصها ، وعدد تكرارها ، وأوقات قراءتها ، وشرايطها ومبادئه مبنية في العلوم الشرعية ،

- ٥٩٤ -

علم الجفر والجامعة

وهو عبارة عن العلم الاجمالي بلوح القضاء والقدر ، المحتوى على كل ما كان وما يكون كلياً وجزئياً •

والجفر عبارة عن لوح القضاء الذى هو عقل الكل • والجامعة لوح القدر الذى هو نفس الكل • وقد ادعى طائفة ان الامام على بن ابي طالب رضى الله عنه ، وضع الحروف الثمانية والعشرين على طريقة البسط الأعظم في جلد الجفر ، يستخرج منها بطرق مخصوصة وشرائط معينة ألفاظ مخصوصة يستخرج منها ما في لوح القضاء والقدر • وهذا علم توارثه أهل البيت ، ومن ينتمى اليهم ، يأخذ منهم من المشايخ الكاملين ، وكانوا يكتمونونه عن غيرهم كل الكتمان •

وقيل : لا يقف على هذا الكتاب حقيقة الا المهدي المنتظر خروجه في آخر الزمان • وورد هذا في كتب الأنبياء السالفة ، كما نقل عن عيسى ، صلوات الله عليه ؛ نحن معاشر الأنبياء نأتىكم بالتنزيل ، وأما التأويل فسيأتى به الفارقليط الذى سيأتىكم بعدى •

نقل أن الخليفة المأمون لما عهد الخلافة من بعده الى على بن موسى الرضا ، وكتب اليه كتاب عهده ، كتب هو في آخر ذلك الكتاب : نعم ، الا أن الجفر والجامعة يدلان على أن الأمر لا يتم • وكان كما قال لأن المأمون ، استشعر لأجل ذلك فتنة من طرف بنى هاشم ، فسم على بن موسى الرضا في غيب على ما هو المسطور في كتب التواريخ •

علم دفع مطاعن القرآن

هو علم باحث عن دفع شبهات أرباب الضلال الموردة على القرآن بحسب لفظه أو بحسب معناه • ومبادئه مأخوذة من العلوم العربية وأصول الكلام •

والغرض منه تحصيل الملكة لدفع أمثال تلك المطاعن وفائدته دفع الوهن عن عقائد الضعفاء ، وتثبيتهم على عقائد حقيقة

نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام

الجزء الثاني
نشأة الشيعة وتطوره

163 - Cefr

تأليف

دكتور محمد علي شامخ المنشور

Ph. D. Cantab

Türkiye İslam Vakfı İslam Araştırmaları Enstitüsü
Kayıt No: 5920-2
Tasnif No: 181.2
NEŞİR

الطبعة السابعة
١٩٧٧



دارالمعارف

هذا هو رأي أهل السنة في الإمام جعفر الصادق : رجلاً متعبداً، دينياً فقهياً محدثاً من أعلام أهل البيت .
أما الشيعة فيقدمون لنا صورة مخالفة لجعفر الصادق . فهو الإمام السادس عند الاثني عشرية ، انتقلت إليه الوصية ، كما انتقل إليه العلم الرباني جميعه . وينسب الجعفر الأبيض إليه . ويحتوي الجعفر الأبيض - في رأي الشيعة - على زيور داود وتوراة موسى وإنجيل عيسى وصحف إبراهيم وفيه أيضاً الحلال والحرام أى الفقه ومصحف فاطمة ، فيه كل ما يحتاج إليه الناس ، كما يحتوى الجعفر أيضاً على أخبار الملوك المتعاقبين وأسماؤهم وأسماء آبائهم من ملك يملك إلا وهو مكتوب فيه اسمه واسم أبيه . ونسب إلى جعفر الصادق القول « ورب الكعبة لو كنت بين موسى والحضر لأخبرتهما أني أعلم منهما ولأنبأتهما بما ليس في أيديهما . لأن موسى والحضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان ، ولم يعطيا علم ما يكون وما هو كائن ، حتى تقوم الساعة ، وقد ورثناه من رسول الله ورثة (١) » .
وقد ذكر ابن خلدون أن هارون بن سعيد العجلي هو الذى روى الجعفر عن جعفر الصادق . « وفيه علم ما سبغ لأهل البيت ولبعض الأشخاص منهم على الخصوص » . ويفسر ابن خلدون هذا بأنه وقع ذلك لجعفر كما يقع لنظرائه من الأولياء على طريق الكرامة والكشف . ونحن نعلم أن هارون بن سعيد العجلي زيدى ، أنشد فيها بعد شعراً يتبرأ فيه من الجعفر ومن كل غال في جعفر الصادق . ويبدو أن الجعفر وأشياؤه من كتب سرية قد وضعت في القرن الرابع الهجرى - وأنها زيفت بكل أنواع الزيف وأنها دخلت عقائد الشيعة الاثني عشرية فيها بعد - حين صور الإمام - بأنه مبدأ المعرفة ، كما هو مبدأ الوجود ، ثم أخذت صورتها الكبرى عند الإسماعيلية .
أما حقيقة الأمر فهو أن جعفر الصادق كان من هذا النوع من المحدثين ، أو الملمهين ، وأنه أُلهم وأُخبر بقتل محمد بن عبد الله بن الحسن - المعروف بالنفس الزكية - ، وأخيه إبراهيم . بل أعلن في مجمع الهاشميين في الحجاز حين اجتمعوا لمبايعة النفس الزكية أنه لن يملك ، بل سيخرج ويقتل . وأن الأمر إلى نبي العباس ، يتداولونه واحداً بعد واحد حتى تملكهم النساء والغلمان . وأنه أيضاً - وعلى طريقة الكشف - أشار إلى أبي جعفر المنصور وذكر أنه هو قاتل الاثني عشرية . وقد نازعه شيخ العلويين عبد الله بن الحسن الأمر حينئذ وأنكر عليه العلم بالغيب وأنه إنما حسد ابنه محمد بن عبد الله ، وحين تم الأمر كما حدث جعفر ، دعا المنصور بالصادق . هذا النوع من الإلهام الذى عرف عن الرجل قن الشيعة به فحملوه علم ما كان وما سيكون . وحيكت الأسطورة وكتبت الكتب ونسبت إلى الإمام . وقد أعلن هو نفسه تبرؤه من هذه الدعوى . ولكن هذا « الإلهام » أو هذا « التحديث » الذى عرف به الصادق

الثامنة والعشرين من عمره . ولزم جعفر الصادق أباه محمد الباقر ، يأخذ عنه ، ويعيش في رحابه ، رحاب بيت النبوة ، يرثف من متابعه . ولما مات أبوه ، وهو في الرابعة والثلاثين ، انتقلت إليه الإمامة الروحية للشيعة الإمامية ، فكان في نسقها الإمام السادس . وكان عمه زيد يتزعم حركته السياسية التي تكلم عنها في الباب السابق . ولم يعاد أحد منهم الآخر . بل أعلن الإمام زيد « من أراد الجهاد فإلى ، ومن أراد العلم فإلى ابن أخي » ، ويقول جعفر الصادق نفسه : « القائم إمام سيف ، والقاعد إمام علم » وقد ترك الصادق القيام لعمه زيد . وبقى هو إماماً قاعداً يمشى بالعلم الإسلامى إلى أوجه ، فبقي حتى وفاته عام ١٤٨ هـ - متقطعاً تمام الانتقطاع للعلم ممثلاً للإمامة الروحية للمسلمين جميعاً . واعتبره أهل السنة رجلاً من صالحى أهل البيت ، وإماماً من أعظم أئمة المسلمين ومحدثاً ثقة أفاض على الناس علمه ، ويصفه الشهرستاني بأنه « ذو علم غزير ، وورع تام عن الشهوات ، وقد أقام بالمدينة مدة يفيد الشيعة المتتمين إليه ، ويفيض على الموالين له أسرار العلوم ، ثم دخل العراق ، وأقام بها مدة ، ما تعرض للإمامة قط ، ولا نازع أحداً في الخلافة ، ومن غرق في بحر المعرفة لم يطعم في شط ، ومن تعلّى إلى ذروة الحقيقة لم يخف من حط ، وقيل من آس بالله توحيش عن الناس ، ومن استأنس بغير الله نهبه الوسواس ، وهو من جانب الأب ينتسب إلى شجرة النبوة ومن جانب الأم ينتسب إلى أبى بكر رضى الله عنه ، وقد تبرأ عما كان ينسب بعض الغلاة إليه وتبرأ عنه ، ولعنه وبرئ من خصائص مذاهب الرافضة وحقاقتهم من القول « بالغبية والرجعة والبداء والتناسخ والحلول والتشبيه » (١) . هذا ما رآه أهل السنة والجماعة في الصادق رجلاً بلغ مرتبة الاجتهاد في العلم الفقهي ووصل إلى قمة العلم اللدني . ولا عجب بعد ذلك أن اعتبره صوفية أهل السنة في سلسلة مشايخهم الكبار اجتمع فيه إلى نهاية مقام العرفان ، الدم النبوي المقدس . وإذا كان البخارى لم يرو عنه حديثه فلم يكن علة هذا ضعف حديثه وإنما السبب في هذا - ما يقوله شريك بن عبد الله : « إن جعفر كان رجلاً صالحاً مسلماً ورعاً ، فاكتفه قول جهال يدخلون عليه ويخرجون من عنده ويقولون : حدثنا جعفر ابن محمد ويحدثون بأحاديث كلها منكرات كذب موضوعة على جعفر يستأكلون الناس بذلك ويأخذون الدراهم » (٢) . وبالرغم من هذا نجد ابن تيمية - وهو عالم السلف المتأخر ، والذي لم يسلم أحد من قلمه حتى الصحابة والتابعين وأئمة المذهب الأشعرى العظام - يكن لجعفر الصادق أكبر الاحترام ويعتبره هو وأباه وجده خير أهل البيت جميعاً بعد الإمام على . وذهب الذهبي - وهو مؤرخ طبقات الرجال ، وناقد المحدثين - إلى أن جعفر « هو أحد الأئمة الأعلام بر صادق كبير الشأن » (٣) .

(١) الشهرستاني : الملل ج ١ ص ٢٧٢ . (٢) الذهبي : ميزان الاعتدال ج ٢ ص ٢٨٥ . (٣) الشيبى : الصلة بين الصحوف والشيعة ص ١٨٩ .

(١) الكلبى : الكافي ص ١٤٧ .

الشيعة والسنة

تأليف الأستاذ

إحسان المحمدي ظهير

الناشر

دار طيبة للنشر والتوزيع

الرياض - شارع عسير - ت ٤٢٥٩٧٤٠

٨٩

أنزله الله على محمد صلى الله عليه وآله ، قد جمعتهم من اللوحين ، فقالوا : هوذا عندنا مصحف جامع فيه القرآن ، لا حاجة لنا فيه ، فقال : أما والله لا ترونه بعد يومكم هذا أبداً إنما كان على أن أخبركم حين جمعتهم لتقرؤه (١٨) .

فلأجل ذلك يعتقد الشيعة أن مهديهم المزعوم الذي دخل في السرداب ولم يزل هناك ، دخل ومعه ذلك المصحف ويخرجه عند خروجه من ذلك السرداب الموهوم كما يذكر شيخ الشيعة أبو منصور أحمد بن أبي طالب الطبرسي المتوفى سنة ٥٨٨ هـ في كتابه "الاحتجاج على أهل اللجاج" الذي قال عنه في مقدمته معرفاً للروايات التي سرد فيه "ولا تأتي في أكثر ما نوره من الاخبار باسناده أما لوجود الاجماع عليه أو مروايقته لما دلت العقول إليه ، أو لاشتهاره في السير والكتابات بين المخالف والمرالف" (١٩) .

يذكر في هذا الكتاب "أن الامام المهدي المزعوم حينما يظهر : يكون عنده سلاح رسول الله ، وسيفه ذو الفقار — ولا أدري ماذا يفعل بهذا السلاح في زمن الصواريخ والقنابل الذرية — بالله خبروا ؟ — وتكون عنده صحيفة فيها أسماء شيعته إلى يوم القيامة ، ويكون عنده الجاهمة وهي صحيفة طولها سبعون ذراعاً ، فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم ، ويكون عنده

(١٨) "الكافي في الاصول" ص ٦٢٢ ج ٢ ط طهران .

(١٩) "الاحتجاج للطبرسي" مقدمة الكتاب .

٨٨

المؤمنين" (١٦) .

ويؤيد هذه الرواية ذلك الحديث الشيعي المشهور ، الذي رواه محمد بن يعقوب الكليني عن جابر الجعفي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب ، وما جمعه وحفظه كما أنزل إلا على بن أبي طالب والائمة بعده (١٧) .

من عنده المصحف ؟

فأين ذلك المصحف الذي أنزله الله على محمد ﷺ والذي جمعه وحفظه على بن أبي طالب ؟ - يجيب على ذلك الحديث الشيعي الذي يرويه أيضاً الكليني "عن سالم بن سلمة قال : قرأ رجل على أبي عبدالله - عليه السلام وأنا أسمع حروفاً من القرآن ليس على ما يقرئه الناس ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرئه الناس حتى يقوم القائم ، فإذا قام القائم قرأ كتاب الله عزوجل على حده ، وأخرج المصحف الذي كتبه على عليه السلام ، وقال : أخرجني على عليه السلام إلى الناس حين فرغ منه وكتبه ، فقال لهم : هذا كتاب الله عزوجل كما (١٦) "الانوار الثمانية في بيان معرفة النشأة الانسانية" للسيد نعمة الله الجزائري .

(١٧) "الكافي في الاصول" كتاب العجوة ، باب انه لم يجمع القرآن كله إلا الائمة ، ص ٢٢٨ ج ١ ط طهران .

الإمام الصادق

حياته وعصره - آراؤه وفكره

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	956
Tasnif No. :	922.976 SAD

ملتزم الطبع والنشر
دار الفكر العربي

الكون وفلسفة الوجود ، فلا بد أن يكون له في هذا علم غزير ، ودراسات عميقة .

الجفر :

٢٢ - طلب الإمام الصادق العلم في شتى أبوابه ، وكان له في طلب العلم والجد فيه وما وصل إليه بجدته واجتهاده - مقام مشهود معلوم معترف به ، لا ينكره إلا من يتجنى على الحقائق الثابتة التي لا مجال لإنكارها ، وإن ذلك العلم كاف لرفعته ونشر فضله ، ولا يحتاج إلى مزيد من بعد .

ولكن الذين يريدون أن يعلوه عن مرتبة الإنسان العادي الموهوب الذي يجد ويجتهد ، ويطلب ويبحث ، ويصل بمقدمات علمية مسلم بها - لم يكتفوا بذلك ، بل أضافوا إلى علومه الكثيرة علماً آخر لم يؤته بكسب ودراسة ، ولكنه أوتيته بوصية أودعها النبي ﷺ ، أودع النبي ﷺ هذه الوصية علماً ، وأودعها على من جاء بعده من الأوصياء الاثني عشر ، إماماً بعد إمام ، وبعد الإمام الصادق سادسهم بعد عليّ والسبطين ، وزين العابدين ، والباقر ، وسما ذلك النوع من العلم الجفر .

والجفر في الأصل ولد الشاة إذا عظم واستكشر ، ثم أطلق على إهاب الشاة ، وقد قالوا إن الجفر صار يطلق على نزع من العلم لا يكون بالتلق والدواسة ، ولكن يكون من عند الله تعالى بوصية من النبي أو نحو ذلك ، ولقد قال بعض كتاب الإمامية المحدثين : « وعلم الجفر هو علم الحروف الذي تعرف به الحوادث إلى انقراض العالم ، وجاء عن الصادق أن عندهم الجفر ، وفسره بأنه وعاء من آدم فيه علم النبيين ، وعلم العلماء الذين مضوا من بني إسرائيل ، وجاء عنهم الشيء الكثير عن الجفر ، وإنا وإن لم نعرف هذا العلم والتصرف فيه نعرف من هاتيك الأحاديث التي ذكرت عن الجفر أنه من مصادقهم ، وأن هذا العلم شريف منحهم الله إياهم ، (١) » .

(١) الصادق ج ١ ص ١٠٩ تأليف السيد حسين المظفرى .

الاثني عشر ، لإقامة دور السنة وما في ذلك من التدبير ، فهو الدور الذي تصح فيه الأزمنة ، (١) .

٢١ - وإن هذا الكلام إذا صححت نسبته إلى الإمام جعفر الصادق يكون دليلاً لا مجال للشك فيه على أنه عني بالبحث في الكون وأبراج السماء ونجومها .

وليس عندنا ما يوجب رد نسبة هذه الرسالة إلى الإمام الصادق ، فإن الإمامية قد تلقوها بالقبول ، وقد ذكرنا في التمهيد أن ما يتلقاه الإمامية بالقبول لا ترده إلا بدليل قطعي لا شبهة من كتاب أو سنة مشهورة أو متواترة ، إذ أن الأمر الذي تتلقاه طائفة كبيرة من العلماء بالقبول لا يرد إلا بدليل ، ولا يكون الرد من غير دليل إلا من الذين يريدون أن يهدموا العلوم بالشك المجرد ، وإن بناء العلوم يقوم على التسليم بالأسس التي أقامها السابقون ، ولا ينقض منها إلا ما ثبت أنه لم يصح في منطق الشرع أو العقل .

وإن أقوال المؤرخين تضافرت على أن جابر بن حيان كان ذا صلة وثيقة بالإمام الصادق ، وتتلذذ عليه في الاعتقاد وأصول الإيمان ، واقتبس من علمه الكثير ، وتضافرت أقوالهم أيضاً على أنه تحدث إليه في طبائع الأشياء وخواصها ومزج بعضها ببعض ، وإن هذا كله يوميء بأن الرسالة التي نقلنا عنها الفقرات السابقة لها شواهد ، ترجح صدق ما اشتملت عليه من معلومات .

وإن الإمام الصادق عاش في الوقت الذي ابتدأت فيه العلوم الفلسفية تدخل اللغة العربية مترجمة من السريانية والفارسية واليونانية ، وتتكون لها المدارس ، وتنظم لها الدراسات بعد أن توردت على العقل العربي الإسلامي في آخر العصر الأموي ، وأول العصر العباسي ثمرات الفكر الهندي والفارسي واليوناني . وإذا كان عصر الإمام له ذلك الخواص ، وللإمام هذا النزوع إلى دراسة

(١) رسالة التوحيد ، وهي أملاً على المفضل بن عمرو ، وبعبارة أدق حادثه بها

لقطة العجلان

مما تمس إلى معرفته حاجته الانسان

تأليف

الملك محمد صديق حسن خان

المتوفى ١٣٠٧ هـ - ١٨٨٩ م

Cefr (32-40)

Türkiye Devleti Milli Kütüphanesi	7 MART 1995
Key: 4094	MADDE KAYITLANDIRILAN SONRA GELİŞ DOKÜMAN
Tasnif No.: 209.	
SİD. L	

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

١٤٠٥-١٩٨٥

لهم كلام من كاهن أو منجم أو ولي في مثل ذلك ، من ملك يرتقبونه أو دولة يحدثون أنفسهم بها ، وما يحدث لهم من الحرب والملاحم ومدة بقاء الدولة وعدد الملوك فيها والتعرض لأسمائهم . ويسمى مثل ذلك الحدثان .

وكان في العرب الكهان والعرافون يرجعون إليهم في ذلك وقد أخبروا بما سيكون للعرب من الملك والدولة كما وقع لشق في تأويل رؤيا ربيعة ابن نصر من ملوك اليمن أخبرهم بملك الحبيشة بلادهم ثم رجوعها إليهم ثم ظهور الملك والدولة للعرب من بعد ذلك ، وكذا تأويل سطیح لرؤيا الموبدان حين بعث إليه كسرى بها مع عبد المسيح وأخبرهم بظهور دولة العرب ، وكذا كان في جيل البربر كهان من أشهرهم موسى بن صالح من بني يقزن ، ويقال من غمرة . وله كلمات حدثانية على طريقة الشعر برطانتهم وفيها حدثان كثير ومعظمه فيما يكون لزناة من الملك والدولة بالمغرب وهي متداولة بين أهل الجليل ، وهم يزعمون تارة أنه ولي وتارة أنه كاهن .

وقد يزعم بعض مزاعمهم أنه كان نبياً لأن تاريخه عندهم قبل الهجرة بكثير والله أعلم .

وقد يستند الجليل إلى خير الأنبياء إن كان لعهدهم كما وقع لبني إسرائيل ، فإن أنبياءهم المتعاقبين فيهم كانوا يخبرونهم بمثله عندما يعنونهم في السؤال عنه .

وأما في الدولة الاسلامية فوقع منه كثير فيما يرجع إلى بقاء الدنيا ومدتها على العموم ، وفيما يرجع إلى الدولة وإعمارها على الخصوص .

وكان المعتمد في ذلك في صدر الاسلام آثاراً منقولة عن الصحابة ، وخصوصاً مسلمة بني إسرائيل مثل : كعب الأحبار ، ووهب بن منبه ، وأمثالهما وربما اقتبسوا بعض ذلك من ظواهر متأثرة وتأويلات محتملة ، ووقع لجعفر وأمثاله أهل البيت كثير من ذلك مستندهم فيه والله أعلم الكشف بما كانوا عليه من الولاية .

ذكر ابتداء الدول والامم

والكلام على الملاحم والكشف عن مسمى الجفر

إعلم أن من خواص النفوس البشرية التشوف إلى عواقب أمورهم ، وعلم ما يحدث لهم من حياة وموت وخير وشر ، سيما الحوادث العامة كعمرفة ما بقي من الدنيا ، ومعرفة مدد الدول أو تفاوتها ، والتطلع إلى هذا طبيعة البشر مجبولة عليه ، ولذلك نجد الكثير من الناس يتشوفون إلى الوقوف على ذلك في المنام ، والأخبار من الكهان لمن قصدهم بمثل ذلك من الملوك والسوقة معروفة .

ولقد نجد في المدن صنفاً من الناس يتحلون المعاش من ذلك لعلمهم بحرص الناس عليه ، فيقفون لهم في الطرقات والدكاكين يتعرضون لمن يسألهم عنه ، فتغدو عليهم وتروح نسوان المدينة وصبياتها وكثير من ضعفاء العقول يستكشفون عواقب أمرهم في الكسب والجاه والمعاش والمعاشرة والعداوة .

وأمثال ذلك ما بين خط في الرمل ويسمونه المنجم ، وطرق بالخصي والحبوب ويسمونه الحاسب ، ونظرا في المرايا والمياه ويسمونه ضارب المتدل ، وهو من المنكرات الفاشية في الأمصار لما تقرر في الشريعة من ذم ذلك ، وأن البشر محجوبون عن الغيب ، إلا من أطلعه الله عليه من عنده في نوم أو ولاية .

وأكثر ما يعتني بذلك ويتطلع إليه الأمراء والملوك في آمام دولهم ، ولذلك انصرفت العناية من أهل العلم إليه ، وكل أمة من الأمم يوجد

علم الجمال

علوم غریبه در ادب فارسی

آوردن باران و باد، رفع چشم زخم و... به این گونه فنون روی می آورند. ایرانیان باستان نیز پس از آن که با تمدن بین‌النهرین آشنایی یافتند، بسیاری از خرافه‌ها و اوهام آن‌ها را پذیرفتند. بعدها خرافات یونانی‌ها، تازیان و مغول‌ها نیز به ایران راه یافت. از جمله این خرافه‌ها، اعتقاد تازیان به موجود همزاد بود. آنان همزاد مرد را «تابع» و همزاد زن را «تابعه» می‌نامیدند و بر این باور بودند که همزادها و به‌ویژه همزادهای شعرا و دانشمندان از نیروهای ماورایی و غیبی قوی‌تری برخوردارند. از این روی بسیاری از آنان گشودن گره مشکلات خویش را از شاعر طلب می‌کردند. در دوره کشاورزی، عناصری چون آب، باران، آفتاب و خاک، پرستیدنی بودند و برای زمین و چشمه قربانی می‌کردند. در اسطوره‌های ایران، سیاوش نخستین کسی است که برای زمین قربانی کرد. در ایران باستان نیز هدیه دادن به آن‌ها - ایزد بانوی آب - و قربانی دادن برای به دست آوردن آب و باریدن باران که در آیین زردشت آمده است، نشانه‌هایی از خرافه‌های آن دوره است. اعتقاد پیشینیان به طالع و فلک در ابیات بسیاری از شعرا نمود دارد. شاید بتوان گفت منوچهری (۴۳۲ق) تنها شاعری است که به طالع بد و نحس باور نداشت: «چرخست و لیکن نه درو طالع نحسست - خلدست و لیکن نه درو جوی و عقارست» □ «نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر - با طالع مبارک و یا کوکب منیر» □ اما شاعرانی چون خیام (ح ۵۱۵ق) در زمره کسانی هستند که چرخ بر وفق مرادشان نمی‌گردد و شکوه و گلایه از فلک در سروده‌هایشان نمود فراوان دارد: «ای چرخ همه خرابی از کینه توست - بیدادگری پیشه دیرینه توست» □ «بر من قلم قضا چو بی من رانند - پس نیک و بدش ز من چرا می‌دانند؟» □ و شاعری چون حافظ (ح ۷۹۱ق) نیز اگرچه گه‌گاه اراده آدمیان را قوی‌تر از اراده فلک می‌داند و می‌گوید: «چرخ بر هم زرم از غیر مرادم گردد - من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک»، به جایی می‌رسد که در برابر سرنوشت، سر تسلیم فرود می‌آورد: «کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت - یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟» □ گویند اولین این علوم رمل / علم ریگ است. آورده‌اند که حضرت آدم از خداوند تقاضای علم رمل کرد و خداوند پذیرفت. وقتی حضرت آدم خواست از زمین بلند شود، انگشتانش را بر زمین فشرد و جای انگشتان سبابه تا انگشت کوچک بر زمین ماند. جبرئیل فرمود: «آنچه خواستی از زمین و زمان و احکام آن بدانی، از این چهار اثر باقی است و احکامی که از آن صادر می‌شود، برابر دانه

پوزه به دهان حیوانات گفته می‌شود و در این جا به جای دهان به کار رفته است. برخی گونه‌های علاقه با یکدیگر مشابهت‌هایی دارند. برای نمونه علاقه مضاف و مضاف‌الیه را گاه جدا از علاقه صفت و موصوف نمی‌دانند. همچنین برخی علاقه‌ها همچون علاقه تضاد بر مبنای مشابهت نیست در حالی که اساس تشبیه* و استعاره*، همانا مشابهت است. علاقه در مبحث مجاز* مطرح می‌شود.

منابع: آیین سخن، ۵۶-۵۸؛ بیان، شمیسا، ۴۰-۵۳؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، ۲۶۶-۲۶۵؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، شریعت، ۱۳۹-۱۴۳؛ فرهنگ بلاغی - ادبی، ۱۷۹۴/۲-۱۷۹۶؛ معالم‌البلاغه، ۳۱۵؛ معانی و بیان، آهنی، ۱۵۵؛ معانی و بیان، همایی، ۱۷۵-۱۸۱؛ واژه‌نامه هنر شاعری، ۲۳۲-۲۳۱؛ حمید طبیبیان، «حقیقت و مجاز»، فرهنگ، کتاب چهاردهم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۸۹-۱۱۱.

عباسپور

علم الجمال ← زیبایی‌شناسی

علوم غریبه در ادب فارسی (o.lu.me.qa.ri.be.dar.a.dab-e.fār.si)، نوشته‌های منظوم و مثنوی که درباره علوم و فنونی چون رمل، نجوم، جفر، سیمیا/خواص حروف، تعبیر خواب، کیمیا، لیمیا/هیما/طلسمات، ریمیا/شعبده/طاس‌بازی، فال، کتاب بینی، جن‌گیری، آیینه‌بینی، فرشته‌شناسی و کف‌بینی باشد در حیطه ادبیات علوم غریبه جای می‌گیرند. خاستگاه این علوم و فنون به‌خوبی دانسته نیست، اما تاریخ گواه است که این علوم و فنون از روزگاری پیدا شده که انسان به ناتوانی خویش در برابر نیروهای ماورایی، فلک و سرنوشت محتوم خود پی برده است. از مطالعه آثار کهن فارسی چنین برمی‌آید که قدما خوب و بد زندگی و سرنوشت خود را متأثر از آسمان و چرخ و فلک می‌دانستند. وجود واژگانی چون فال، طالع، قضا و قدر و فلک در ادبیات فارسی نمایانگر این باور پیشینیان است. انسان‌های ناتوان در برابر سرنوشت بر آن بودند که چیرگی بر بسیاری از دشواری‌ها از راه دراز کردن دست نیاز به سوی جنیان، شیاطین، همزاد و دیگر نیروهای ماورایی میسر می‌شود؛ از این روی در انجام کارهایی چون گره‌گشایی‌ها، بستگی‌ها، حل و عقده‌ها، عداوت، گشایش بخت، دفع ضرر و دشمن، رفع تهمت، زبان‌بندی، خلاصی از زندان، سفید بختی، خاموش کردن آتش، بند

Naṣīr al-Dīn Ṭūsī, *Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsīs memoir on astronomy = Al-Tadhkira fī'ilm al-hay'a*, ed. and tr. F. J. Ragep, New York 1993; F. Jamil Ragep, "The Persian context of the Ṭūsī Couple", in *Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī: philosophe et savant du XIII^e siècle*, ed. N. Pourjavady and Ž. Vesel, Tehran: Institut français de recherche en Iran, 2000; N. M. Swerdlow and O. Neugebauer, *Mathematical astronomy in Copernicus's de revolutionibus*, New York 1984.

/ جمیل رجب و بهناز هاشمی پور /

جفر جامع ← جفر و جامعه

جفر و جامعه، عنوان دو کتاب حدیثی به املائی پیامبر

اکرم و نگارش حضرت علی علیه السلام، که بعدها سبب به وجود آمدن علم جفر شد.

جفر، واژه‌ای عربی است که در فرهنگهای لغت بر گونه‌ای خاص از بره یا بزغاله (جوهری؛ ابن منظور؛ قیومی؛ مرتضی زبیدی، ذیل واژه)، چاهی با دهانه گشاد که سنگ چین نشده (همانجاها؛ ابن اثیر؛ ابن فارس، ذیل واژه)، نوزاد انسان (ابن منظور؛ مرتضی زبیدی، همانجاها) و بیجه شتر (همانجاها) اطلاق شده است. استعمال واژه جفر در معنای پوست گوسفند یا گاو که مفاد بسیاری از روایات حاکی از آن است (برای نمونه ← صفار قمی، ص ۱۵۳-۱۵۶؛ کلینی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ابن بابویه، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۱۹؛ همو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۲۸؛ همو، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳) - یا از باب حذف مضاف و توسع در لغت است یا از این باب که واژه جفر برای گونه‌ای خاص از پوست گوسفند یا گاو، علم (اسم خاص) گشته است (عاملی، ص ۳۲).

در پاره‌ای روایات وجود کتابی به نام «کتاب جفر» نزد امامان شیعه گزارش شده (برای نمونه ← صفار قمی، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ مجلسی، ج ۵۱، ص ۲۲۰) که محتوای آن ذکر حوادث آینده تا روز قیامت است (مجلسی، همانجا). در برخی گزارشها نام این کتاب در کنار کتاب جامعه یاد شده است (برای نمونه ← حاجی خلیفه، ج ۱، ستون ۵۹۱). بنا بر روایتی از امام کاظم علیه السلام، جز نبی و وصی نبی، کسی نمی‌تواند در آن بنگرد و نگریستن در آن از امتیازات اوصیای پیامبر است (صفار قمی، همانجا).

ناگزیر بود برای حل نظریه عرضی سیاره‌ها، به دوایر کوچک، که سبب اختلال در حرکت طولی سیاره می‌شد، تکیه کند (همان، ج ۲، شرح رجب، ص ۴۴۹-۴۵۰).

الگوهای طوسی تأثیر عمیقی بر تاریخ نجوم گذاشت. این تأثیر نخست در کارهای شاگرد و همکار وی، قطب‌الدین شیرازی و ابن شاطر دمشقی (۷۰۶-۷۰۷)، بروز یافت و پس از آن نیز تقریباً در تمامی نوشته‌های نجوم نظری، تألیف شده تا سده سیزدهم، در سرزمینهای شرقی اسلامی تأثیر نهاد (>دایرةالمعارف تاریخ علوم عربی<، ج ۱، ص ۹۳-۱۰۰). از دیدگاه فرهنگی نیز جفت طوسی با راه یافتن به متون سنسکریت و بیزانسی و نیز آثار چندین اخترشناس دوره نوزایی، از جمله کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳ م)، پیامدهایی داشته است (>نجوم عربی به زبان سنسکریت<، ص ۷-۸؛ سوردلو^۱ و نویگه باوئر^۲، ج ۱، ص ۴۷-۴۸). کپرنیک هر دو شکل خطی و منحنی جفت طوسی را در یکی از نخستین آثار انتشار نیافته‌اش به نام >شرحی مختصر بر فرضیه حرکت‌های آسمانی و نظم حاکم بر آنها<^۵ (برای مدار و عرض عطارد) به کار برد. در اثر معروف دیگرش، به نام >گردش افلاک آسمانی<، هم بار دیگر الگوی جدید را برای عطارد، عرض سیارات، حرکت اعتدالین و تغییرات دوره‌ای میل دایرةالبروج به کار گرفت.

منابع: کلاودیوس بطلمیوس، تحریر مجسطی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۵۲۵۲؛ محمدبن محمد نصیرالدین طوسی، حل مشکلات معینیه، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۳۵۰۲/۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش^{الف}؛ همو، الرسالة المعینیه، چاپ عکسی از نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، ش ۳۵۰۲/۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش^ب؛

Arabic astronomy in Sanskrit: Al-Birjandī on Tadhkira II, chapter 11 and its Sanskrit translation, edited, commented and translated by Takanori Kusuba & David Pingree, Leiden: Brill, 2002; *Encyclopedia of the history of Arabic science*, ed. Roshdi Rashed, London: Routledge, 1996, s.v. "Arabic planetary theories after the eleventh century AD" (by George Saliba); Edward S. Kennedy, "Late medieval planetary theory", *Isis*, vol.57 (1966), repr. in Edward S. Kennedy, *Studies in the Islamic exact sciences*, Beirut 1983; R. Morrison, "Qūṭb al-Dīn Shīrāzī's hypotheses for celestial motions", *Journal for the history of Arabic science*, vol. 13 (2005); Muḥammad b. Muḥammad

1. *Encyclopedia of the history of Arabic science*

2. *Arabic astronomy in Sanskrit*

3. Swerdlow

4. Neugebauer

5. *De hypothesisibus motuum coelestium a se constitutis commentaridus*

6. *De revolutionibus orbium coelestium*

Faḏl-Allāh Zāhedī (Saršār, pp. 161-62) and joined the pro-Shah street demonstrations. When the Shah returned from his brief exile on 22 August, Ja'fari organized crowds to welcome him.

After the restoration of the Shah, Ja'fari continued his strong-armed activism on behalf of the ruler, for which purpose he founded an organization named Jam'iyat-e javānmardān-e jānbāz (Society of Chivalrous and Selfless Men; Mowahhed, III, pp. 107-8, 130). On 13 March 1954 he roughed up Moṣaddeq's erstwhile foreign minister, Ḥosayn Fāṭemi, in front of the police building, injuring him to the point that he had to be taken to a hospital to be treated for knife wounds. In the elections to the 18th Majles he physically intimidated opponents of General Faḏl-Allāh Zāhedī's regime, which was blatantly rigging the elections (*Life*, 22 March 1954, pp. 38-40).

Ša'bān Ja'fari and traditional athletics. After the coup, the Shah helped Ja'fari establish a modern sports facility dedicated to traditional athletics on the northern edge of the municipal park (Park-e sahr), in the neighborhood in which he grew up, and personally came to inaugurate it in November 1957. The Bāšgāh-e Ša'bān-e Ja'fari had far more elaborate and well appointed facilities than traditional *zur-kānas*, and included not only showers and training rooms for other disciplines such as wrestling, boxing, and karate, but also a small museum in which Ja'fari exhibited objects related to traditional athletics (Partow Beyzā'i Kāšāni, pp. 245-46, Ja'fari, personal interview). On 5 June 1963 the club was set on fire during the riots caused by the arrest of Ayatollah Khomeini in Qom, but Ja'fari managed to rebuild it expeditiously. On most evenings Ja'fari personally led the exercises in the pit (*gowd*), and the club was regularly visited by foreign dignitaries and celebrities (Saršār, pp. 254-68). Ja'fari broke with tradition by allowing women to attend these sessions (*ibid.*, p. 225), for which he was criticized by many veteran athletes (Rochard, p. 71). Until the early 1970s Ja'fari enjoyed personal access to the Shah, and on his birthday (4 Ābān/26 October) would organize mass displays of traditional *zur-kāna* exercises involving up to 1,800 athletes as part of the celebrations in Tehran's main stadiums (Saršār, pp. 215, 249-51).

In the 1970s Ja'fari lost his access to the court (Saršār, p. 310). The men and women who now led Iran were embarrassed to be associated with a ruffian like him and gave him the cold shoulder (Foruḡ, p. 47). In the course of the 1978 confrontation between the Shah's regime and its opponents, Ja'fari made half-hearted attempts to recruit *luḡīs* to counter the anti-regime demonstrators, but did not have any success (Mirzā'i and Ḥosayni, p. 151). He himself claimed that his proposals to organize a counter-mobilization against the revolutionaries did not meet the approval of the government (Saršār, pp. 337-38).

In the course of the anti-government riots the Ja'fari Club was again attacked and the museum looted. Ja'fari himself fled Iran in January 1979, and after a few peripatetic years spent in Japan, Israel, Germany, Britain, France, Belgium, and Turkey, he settled in Santa Monica, California, where he was looked after in his old age

by former acolytes, his wife and only son having remained in Iran (Ja'fari; Saršār, pp. 337-73). He refused to grant interviews about his role in Iranian politics to anyone until 1999, when he consented to tell the story of his life to Homā Saršār. He died on 19 August 2006, the anniversary of the coup against Moṣaddeq.

Concluding remarks. For Mohammad Reza Shah's opponents, be they leftists, Moṣaddeqists, or Islamists, Ša'bān Ja'fari is one of the most hateful figures of 20th-century Iran, a man who served reactionary causes. While there is general agreement that he had originally been a *čāqukeš* (thug), from the mid-1950s onwards his demeanor became more respectable as he came to concentrate on traditional athletics. As *sarparast-e varzeš-e bāstāni* (head of ancient sport) he played a major part in keeping alive Iran's athletic tradition at a time when the country's physical education establishment was mostly committed to propagating Western disciplines and looked down on Ja'fari and the *zur-kāna* tradition (Ja'fari; Saršār, pp. 304-5). His tireless efforts to recruit young Iranian men for what was by now called "ancient" (*bāstāni*) sports played a major part in ensuring the generational renewal of that tradition at a time when most young people were attracted to Western sports. The Ja'fari club was Iran's first modern *zur-kānā* and paved the way for others, such as that of the Bānk-e Mellī and the ones built after the revolution. Since the revolution, the premises of his club have housed the National Federation of Ancient Sports.

Bibliography: 'Ā. 'Abbāsi, *Tāriḡ-e košti-ye Irān*, I, Tehran, 1995. K. Foruḡi, "Naqdi bar ketāb-e 'Ša'bān-e Ja'fari'," *Negin* 24, 2006, pp. 41-51. Š. Ja'fari, personal interview, 15 May 1997, Santa Monica, California. S. Mirzā'i and S. M. Ḥosayni, *Az sargodašt-e luḡihā*, Tehran, 2004. M.-'A. Mowahhed, *Kāb-e āsofta-ye naft: Doktor Moṣaddeq wa nahzat-e melli-ye Irān*, I, Tehran, 1999 and III, Tehran, 2004. H. Partow Bayzā'i Kāšāni, *Tāriḡ-e varzeš-e bāstāni-ye Irān: Zur-kāna*, Tehran, 1957, 2nd ed., 2003. A. Rahnemā, *Niruhā-ye maḏhabi bar bastar-e ḡarokat-e nahzat-e melli*, Tehran, 2005. Ph. Rochard, "Le 'sport antique' des zurkhāne de Téhéran. Formes et significations d'une pratique contemporaine," PhD dissertation, Université Aix-Marseille, 2000. H. Saršār, *Ša'bān-e Ja'fari*, Los Angeles, 2002.

(H. E. CHEHABI)

JA'FARQOLI KHAN BAKTIĀRI, Sardār As'ad.
See BAKTIĀRI TRIBE.

JAFR, a term of uncertain etymology (for which, see below) used to designate the major divinatory art in Islamic mysticism and gnosis, the *'elm al-jafri* (the science of *jafri*) also simply *al-'elm*, of discovering the predestined fate of nations, dynasties, religions, and individuals by a variety of methods and is represented by a vast literature that is well documented already during the Umayyad period, and more so during the 'Abbasid period (Fahd,

MADE YAYIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

طور خصوص، اتفاق خواهد افتاد و این مطالب برای جعفر و مردان بزرگ دیگری از خاندان او به طریق کشف و کرامت - که برای اولیایی همچون ایشان پیش می‌آید - معلوم گشته است و آنها نزد جعفر بر پوست گوساله‌ای نوشته شده بود، پس هارون عجلای آن را از وی روایت نمود و نوشت و به نام همان پوستی که اصل آن نوشته بود، جفر نامید، زیرا که جفر در لغت کوچک را گویند و این اسم نزد آنها بر این کتاب نهاده شد، و در آن کتاب تفسیر قرآن و معانی غریبی که در باطن آن است، بیان شده و از جعفر صادق روایت گشته ولی این کتاب نه روایت متصلی دارد و نه عین [نسخه اصلی] آن شناخته شده است...» [مقدمه ابن خلدون، ۳۳۴].

محقق جرجانی در شرح موافق تصریح کرده که جفر و جامعه دو کتاب است که به حضرت علی (ع) منسوب است و در آنها از طریق علم حروف تمام حوادثی را که تا پایان جهان روی خواهد داد، ذکر کرده است و امامان از اولاد او آنها را می‌شناختند و از روی آنها حکم می‌دادند. سپس به نامه حضرت رضا (ع) که در جریان پذیرفتن ولایتعهدی به مأمون مرقوم فرمودند: «جعفر و جامعه دلالت دارند که این ولایت به پایان نخواهد رسید» استشهاد کرده و گفته است: همان طور شد که پیشگویی کرده بود، مأمون آن حضرت را مسموم کرد. (شرح موافق، مقصد دوم، باب تعلق العلم الواحد بمعلومین). خلاصه اینکه عامه و خاصه اتفاق نظر دارند که جفر منتسب به اهل بیت عصمت (ع) است و نزد آنها محفوظ مانده است و مقدار اندکی از آن را برای مردم بیان نموده‌اند که به نام «علم جفر» یا «علم اعداد و حروف» شهرت دارد و از بعضی روایات استفاده می‌شود که در آن، احکام حلال و حرام نیز بیان شده است، گرچه در بیشتر احادیث، علم حلال و حرام را به «جامعه» استناد کرده‌اند، جامعه را نیز حضرت امیرالمؤمنین (ع) به املائی پیامبر اکرم (ص) نوشته است و گاهی در کتب و آثار علما، تعابیری همچون «جعفر جامع» یا «جعفر و جامعه» مشاهده می‌شود.

جعفر سرخ: طبق احادیث اهل بیت عصمت (ع)، صندوق چرمینی است که اسلحه رسول اکرم (ص) در آن است و از ظاهر بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که در آن صندوق از علوم سرّی و نهانی نیز هست. و این صندوق حکم تابوت بنی اسرائیل را دارد که نزد هر کس باشد، نشانه امامت اوست، چنان که تابوت بنی اسرائیل نزد هر کس بود، نشانه نبوتش بود. در چندین روایت آمده که جفر سرخ نیز نزد ائمه اطهار (ع) است و حضرت مهدی پس از ظهورش آن را می‌گشاید و اسلحه را به کار می‌برد و احکام خاصی را اجرا می‌کند، احتمالاً نامهای سفید و سرخ، صفت احکامی باشد که در جفرها بیان شده است که بعضی برای مسالمت کردن و بعضی برای خونریزی است. و اما علم جفر - که امروزه کمتر کسی همت آموختن آن را دارد - وسیله‌ای است برای شناختن

(ش ۱۱۹) موجود است؛ *العسجد المذاب فی منهج العترة فی الاصحاب؛ العتد الذی انتضل بذکر من قام من العترة النبوتیه در ذکر نهضت‌های علویین؛ مختصر شواهد التنزیل که تلخیص تفسیر شواهد التنزیل حاکم حسکانی و آیات فضائل امیرالمؤمنین (ع) و امامت آن حضرت در آن تصریح گردیده است. و نیز اشعار زیادی از او باقی مانده است.*

منابع: *الآداب العربیة، ۲۵/۱؛ الاعلام، ۳۱۲/۱؛ معجم المؤلفین،*

۲۶۵/۲؛ مؤلفات الزیدیه، ۱۶۸/۱ به بعد؛ نیل الوطر، ۲۷۰/۱.

شهیدی صالحی

Cefr

جَفَر، در لغت عرب، شتر و گاو و گوسفندی است که از شیر خواری به غذاخواری آمده باشد، همچنین جعبه و صندوق و کیسه و همیان و ورق و طوماری را که از پوست آنها سازند نیز جفر گویند و گاهی برای تصغیر و غیره، جُفیر یا جُفیره تعبیر می‌کنند. و در اصطلاح علمی از علوم غریبه است که به وسیله آن حوادث گذشته و آینده و امور مجهوله شناخته می‌شود و در احادیث بسیار این کلمه در همین معنی به کار رفته است، چنان که در بعضی از آنها «جعفر سفید» و «جعفر سرخ» و در بعضی دیگر «جعفر بزرگ و جفر کوچک» تعبیر شده است و توضیح هر یک از این تعابیر نیز در احادیث بیان شده است.

جعفر سفید: صندوق چرمین و یا ورق بزرگ چرمینی است که در آن کتابهای انبیای گذشته و نیز علم حوادث گذشته و آینده، موجود است. چنانکه علامه مجلسی روایت کرده که به پیامبر اکرم (ص) وحی شد تا بر فراز کوه احد برود، آنجا بزغاله‌ای برایش ظاهر خواهد گشت، آن را بگیرد و پس از ذبح کردن، بر پوست آن مطالبی که وحی می‌شود، نوشته گردد. پس آن حضرت مطابق فرمان الهی به سوی کوه احد روان شد، بزغاله را یافت و به حضرت علی (ع) دستور فرمود تا آن را ذبح نماید و پوست آن را از سمت گردن برکنند، چون پوست را برگردانید آن را دباغی شده یافت، آن گاه جبرئیل حوادث گذشتگان و آیندگان را به پیامبر اکرم (ص) وحی می‌کرد و پیامبر (ص) آنها را به حضرت امیر (ع) املا می‌نمود و حضرت امیر (ع) همه را به وسیله مداد سبزی که جبرئیل آورده بود روی آن پوست نوشت، پس تمامی اخبار ملاحظه از همین نوشته برآمده است. در کتب عامه نیز مشابه این تعابیر راجع به جفر آمده است. با این تفاوت که بیشتر آنها جعفر را به حضرت امام صادق (ع) نسبت داده‌اند و اصل آن را از آن جناب دانسته‌اند، چنان که ابن خلدون گفته است: «و بدان که اصل کتاب جفر این است که هارون بن سعید عجلای - رئیس زیدیه - کتابی داشته که آن را از جعفر صادق روایت کرده و در آن کتاب علم حوادثی است که برای اهل بیت عصمت (ع) به طور عموم و برای بعضی از اشخاص آنها به

traced to a vice not uncommon in the East, even went so far that he married him to his favourite sister 'Abbāsa. As he wished to have them both beside him and 'Abbāsa could not unveil before the young Dja'far, they had to marry; but lest the Barmakids by this alliance might become a menace to the dynasty, the marriage was to be only a nominal one. Nevertheless 'Abbāsa bore a son — according to another story, twins, — whom she had brought up in Mecca. The truth could not be concealed from the Caliph for ever. 'Abbāsa was betrayed by a slave-girl and after Hārūn had convinced himself of the truth of her story, while on a pilgrimage to Mecca, he resolved to be avenged. On the second last day of Muḥarram 187 = 27th January 803, Dja'far was suddenly beheaded by the Caliph's orders without further investigation. The other Barmakids were thrown into prison and their property confiscated. Whether Dja'far's connection with 'Abbāsa was really the cause of the Caliph's sudden outburst of hatred against his favourite, must remain uncertain however. But his dependence on the family of ministers must in the long run have become unbearable to Hārūn and with the unheard of power of the Barmakids only two things were possible, complete subservience on the Caliph's part or the utter destruction of the Barmakids. Other explanations are also given. For example, it is said that Dja'far had set free the rebel Yaḥyā b. 'Abd Allāh without permission and had thus aroused the Caliph's wrath. In any case the latter must have been embittered against Dja'far personally for some reason; otherwise his wrath would have been mainly directed against his father, the head of the family. The intrigues of Faḍl b. al-Rabi' also were certainly not without influence. Probably several circumstances contributed to Hārūn's decision to overthrow the Barmakids. Cf. the article BARMAKIDS (p. 663).

Bibliography: Ṭabarī (ed. de Goeje), iii. see Index; Ibn al-Aṭḥir (ed. Tornberg), vi. 82—161; Ibn Khallikān (ed. Wüstenfeld), No. 131 (de Slane's translation, i. 301 *et seq.*); Weil, *Geschichte der Chalifen*, ii. 135 *et seq.*; Müller, *Der Islam im Morgen- und Abendland*, i. 479 *et seq.*; E. H. Palmer, *Haroun al-Raschid*, Index (s. v. Jafer). (K. V. ZETTERSTÉEN.)

DJA'FAR CELEBI, an Ottoman poet, whose father Tādji-Bey was attached to the personal service of Sulṭān Bāyazid II, while the latter was governor of Amasia in the lifetime of his father Muḥammad II, displayed precocious talent and was therefore appointed Mudarris in Maḥmūd Pasha's school in Constantinople; from this post he was called to fill the office of *Nishāndji* (secretary to the Diwān) and Bāyazid appointed him supervisor of the *Defterdār's*, at the same time giving him the rank of Pasha, whence the name *Nishāndji Pasha* by which he was popularly known. After the revolt of the Janissaries in favour of Selīm, (917 = 1511) he was dismissed; but when the latter succeeded his father in the following year, he again appointed Dja'far *Nishāndji*; a little later he made him *Ḳādi*-'Askar of Anatolia and took him with him on his Persian campaign. Denounced by the Janissaries as one of the instigators of their refusal to march beyond Tabriz, he was condemned to death and executed on the 8th Raḍjāb 920 = 29th August 1514. He was buried in the mosque which he had built in the

Balāṭa quarter (the *Nishāndji Masdjidi*). He left a *Diwān*, which is not yet published, and a poetical work entitled, *Hexemāna* "Book of Wishes". The lyrical style of his *Diwān* is elegant, and shows the author's profound erudition but the artificial character of his poetry is too marked.

Bibliography: Hammer-Purgstall, *Geschichte der Osmanischen Dichtkunst*, i. 180; do., *Histoire de l'Empire Ottoman*, iv. 214; Gibb, *History of Ottoman Poetry*, ii. 263—285; Sa'd al-Dīn, *Tādji al-Tawārikh*, ii. 298.

(CL. HUART.)

DJA'FAR, or **MIR DJA'FAR**, called ZATALI, of Dilhī, a notable author of humorous poetical and prose compositions, some in Persian, others in mixed Persian and Urdu, including *Fālnāmas*, or treatises on fortune-telling. His ancestors came to India in the time of the emperor Humāyūn, and were given a tract of land rent-free, as a reward for loyal military service. At the commencement of the reign of Shāh-djahlān they were dispossessed of these lands, and Saiyid 'Abbās, the father of Mir Dja'far, became dependent for a time on the earnings of his wife as a seamstress. After a while he opened a small shop, and, on receiving monetary assistance from a rich relative in the Dakhan, he was enabled to extend his business, and became a prosperous merchant. Mir Dja'far was born shortly after the accession of Awrangzēb (A. D. 1658). He lost his father at an early age, and was brought up by his uncle Mir Sarwar. On leaving school he obtained service under Kām Bakḥsh, the youngest son of the emperor 'Ālamgīr, and is said to have obtained the soubriquet of Zatali "The Jester" from the Begam Zeb al-Nisā, daughter of the emperor. The date of his death is uncertain, but he is said to have lived to an age of over 60 years. His life has been written by Muḥammad Kāmil, under the name of "Hindustani Speculator" in a work entitled *Zar-i Dja'fari* (Lahore, 1890). His *Kulliyāt*, or complete works, have been frequently published. (J. F. BLUMHARDT.)

DJAFR. There developed very early in Shī'ite Islām a belief that the descendants of 'Alī were in possession of a secret tradition, a body of religious and political esoteric knowledge covering all things to the end of the world. The general Muslim reverence for the family of the Prophet had grown in the Shī'a to a belief that the Imāms could neither sin nor err. Thus, a book was ascribed to 'Alī giving the inner meaning of the *Qur'ān* (Ibn Sa'd, ii, p. 101, l. 19), in intelligible enough opposition to the Sūnnite exegesis of Ibn 'Abbās. Even the *Khāridjites* make a jest of the secret knowledge professed by the 'Alids (*Aghāni*, xx, p. 107, ll. 16 *et seq.*), and in the third century of the Hijra, Bishr b. al-Mu'tamir, the Mu'tazilite, names a book by which they are deceived, as *The Djafr* (*Djāhiz*, *Ḥayawān*, vi, p. 94, l. 1). Ibn Kūtaiba (d. 276 A. H.) also refers to this book. In a quotation by Damīrī in his *Kitāb al-Ḥayawān* (sub *Djafr*, vol. i, p. 171, ed. of 1313) from Ibn Kūtaiba's *Adab al-Kūtib*, the *Djafr* is said to be a book by Dja'far b. Muḥammad al-Ṣādiq (the sixth Imām, d. 168), written on the skin of a *Djafr*, a just weaned kid or lamb, for the information of the House of the Prophet, containing all that they needed to know and all that was to happen until the Last Day. This passage does not seem to be in Grünert's text, and Damīrī may have

kelemin üst parçasına «vahşi», alt parçasına da «ünsi» denilirdi. Yazılacak yazıya göre üst parça alt parçadan, yahut alt parça üst parçadan büyük kesilirdi. Veyahut her iki parça bir olurdu. Eğri kesilmiş olan kalemlere «muharref» denilirdi.

Nesih, sülüs ve rika'da, yani şeş kalemde vahşi taraf, ünsi tarafın zi'fi miktarı olduğu halde divanide, yani hatt-ı çüp ile kırmada ve deştide ünsi taraf, vahşi tarafın zi'fi miktarı olmak üzere kesilirdi. Nestalikte ise parçaların iki tarafı bir olurdu. Bununla beraber hattatlar içinde bu kaidelere tamamen riayet etmeyenler, kendilerine göre kalem kullananlar da vardı.

CEZZAR (جزار) [San.] Arapça bir kelime olup mânası deve kasabıdır. Akkâ'da Napolyon ordusunu mağlûbeden Ahmet Paşa bu lâkap ile şöhret bulmuştur.

ÇIALE (جمال) [Fık.] İmam-ı Malik'in bazı şartlarla kabul ettiği bir nevi malî muamele hakkında kullanılan bir tâbirdir. Husulü maznun olan bir menfaat üzerine icare demektir. İcarede ivazeyn, yani hem bedel, hem menfaat malûmdur. Cialede bedel malûmdur, fakat menfaat malûm değildir. Bu itibarla mudarebenin tamamıyla aksidir. İyi olmak üzere doktorla ücret kararlaştırmak ciale'dir. İcare de, ciale de nâsın ihtiyacı üzerine teviz olunmuştur. Hanefiler cialeyi kabul etmediklerinden Mecellede ciale babı yer almamıştır.

ÇIBAL-İ MUBAHA (جبال مباحه) [Mal.] Kimsenin mülkiyeti altında olmayıp herkesin intifa edebileceği dağlar hakkında kullanılan bir tâbirdir. Cibal, Arapça dağ demek olan cebel'in cem'idir. Yine Arapça bir kelime olan mubah da, işlenmesi caiz görülmüş, sevap ve günahı olmayan ne helâl ve ne haram fiil demektir. Cem'i mubahat'tır.

ÇIBAYET (جبايت) [Vak., Mal.] Bayezid-i Veli vakfı münasebetiyle kullanılan tâbirlerdendi. Cesametinden dolayı bir elden idaresi kabil olamayacağı anlaşılan müsakkafat ve müstegallâtından Beyoğlu ve Boğaziçi'nin Rumeli cihetinde bulunanlar bu namla üç ayrılarak Kasımpaşa havalisinde olanlara «Kasımpaşa cibayeti», Galata ile Beyoğlu havalisinde bulunanlara «Galata cibayeti», Beşiktaştan Rumeli Feneri'ne kadar olan yerlerdekilere de «Üskümrü cibayeti» namları verilirdi. Bu üç cibayetteki icareler her üç kısmın kâtip ve câbileri tarafından tahsil olunur ve vazifeler evlâda intikal ederdi. Evkaf Nezaretinin teşekkülü üzerine kâtip ve câbilerinin vefatlarından sonra

evlâtlarına tevcih edilmeksizin kitabet ve cibayet vazifeleri Evkafça zaptedilmiş, bu tâbir de ortadan kalkmıştır.

Arapça bir kelime olan cibayet, icare, vergi, resim gibi vakfa yahut hazineye ait paraların toplanması demektir.

ÇIBAYET ÇİHETİ (جبايت جھت) [Vak.] İcare, vergi, rûsum gibi vakfa ait paraları toplama vazifesi demektir. Arapça bir kelime olan cibayet, vergi ve rûsumun toplanması demek olduğu gibi yine Arapça bir tâbir olan çihet de vazife demektir.

ÇİBRİL (جبريل) [Sof.] Cebrail, İbranicede «Allahın kulu» mânasına geldiği gibi yine İbranicede «az çok zorla olgunlaştırmak» mânasına gelen cibr ile ilâh isimlerinden il'den mürekkebolan cibril, mukarrep ve mürsel meleklerden birinin adıdır. Allah ile peygamberler arasında elçilik yapması ve Allah'ın emirlerini tebliğe memur bulunması itibarıyla Müslümanlıkta salât ve selâma lâyık pak (mukaddes) bir şahsiyet sayılır. Sofiyye ıstılahı olarak akıl, aklı Muhammedî mânasına gelirdi.

*Reh-i irfan-ı Hakta akl pür tevîl kalmıştır
Sanırsın müntehay-ı sidrede Cibril kalmıştır
Üsküdarlı Sâfi*

*Düştü Hüseyin atından sahray-ı Kerbelâ'ya
Cibril var haber ver Sultan-ı enbiyaya
Kâzım Paşa*

Cebrail, Cebreil, Cibril suretlerinde kullanılır.

*Aldı Cebrail burakı ol zamân
Ta cenab-ı Ahmed'e geldi revan
Süleyman Çelebi*

*Beni biran edemez daire-i hayretten
Cebreil olsa mededkâr-ı delil-i mebhutum
Yenişehirli Aveni*

İslâm akidesine göre Meryem'e nefheden Cibril'dir.

*Surette eğer zerre isek mânide yohuz
Ruh-ül-kudüs'ün Meryem'e nefhettiği ruhuz
Ruhi*

ÇİFR (جفر) [Mit.] İstikbalde olacak işlerden haber verdiği söylenen ilim adıdır. Ashı Arapça cefr'dir. «Kamus» ta «Erbabı mugayyebattan haber verir bir ilm-i nâmevcud» suretinde izah edilmiştir. Bununla meşgul olanlara cifri ve ceffar denilir.

Değerli âlim Ahmet Hamdi Aksekili, «mezahibin telifi ve bir noktaya cem'i» hakkındaki kıymetli eserinde (sahife 107, 108), cifrın vâzı

« جَفْر » : نما عند الشيعة منذ عهد متقدم جداً اعتقاد بأن أحفاد علي قد توارثوا سناً باطنة ، هي طائفة من العلوم الدينية والسياسية الخفية تحيط بجميع الأشياء حتى يوم الميعاد. وتطور تبجيل المسلمين جميعاً لأهل البيت فغدا عند الشيعة اعتقاداً بأن الأئمة لا يرتكبون كبيرة ولا صغيرة . ومن ثم نسب إلى علي كتاب يتضمن المعاني الباطنة للقرآن (ابن سعد ، ج ٢ ، ص ١٠١ ، ١٩١) وهو يعارض معارضة ملحوظة تفسير ابن عباس السني لكتاب الله . وقد سخر الخوارج أنفسهم من هذه العلوم التي يدعيها العلويون (الأغاني ، ج ٢٠ ، ص ١٠٧ ، ١١٠ ، ص ١٦ وما بعدها) وذكر بشر بن المعتمر المعتزلي في القرن الثالث الهجري كتاباً وهم الخوارج أنه كتاب الجفر (الجاحظ : كتاب الحيوان ، ج ٦ ، ص ٩٤) ويشير ابن قتيبة المتوفى عام ٢٧٦ هـ إلى هذا الكتاب . ونقل الدميري في كتاب الحيوان (مادة جفر ، ج ١ ، ص ١٧١ ، طبعة سنة ١٣١٣) عن كتاب أديب الكاتب لابن قتيبة أن الجفر هو على ما يقال كتاب كتبه لآل البيت جعفر ابن محمد الصادق (الإمام السادس المتوفى عام ١٦٨) على جلد جفر (والجفرة ما بلغت أربعة أشهر من أولاد المعز وفصلت عن أمها) وفيه كل ما يحتاجون إلى علمه وكل ما يكون إلى يوم القيامة . ولم ترد هذه الفقرة على ما يظهر في نص جرونت Grünert ولعل الدميري التبس عليه اسم كتاب ابن قتيبة لأن

« چفت » : كلمة تركية مأخوذة من الكلمة الفارسية جفت والأبستاقية يختا ، ومعناها زوج ، أو اثنان ، وهي تدل خاصة على زوج من الثيران يجران محراثاً ، ومن ثم تدل على الأرض المزروعة وعلى مقدار الأرض التي يجرها زوج من الثيران في اليوم . ويختصر المصطلح « چفت آقچه سی » ، فيدل على ضريبة محددة على بعض أرض الخراج ٩

المصادر :

Tableau de : M. d' Ohsson (١)

Empire Ottoman ج ٧ ، ص ٢٣٤ (٢)

Etude sur la Propriété Foncière : Belin

في المجلة الآسيوية المجموعة الخامسة ، ج ١٩ ،

سنة ١٨٦٢ ، ص ٢٠٦ .

[هيوار Cl. Huart]

« چفتلك » : هي الأرض المزروعة ، ومن ثم تطلق على الضيعة أي على بيوت الفلاحين والأرض المتصلة بها . وتعرف المزارع التي في ضياع السلطان باسم « چفت لكات همايون » ، في لغة الدواوين ، وچفتلك الدرجة الأولى في بلاد البوسنة من ستين إلى ثمانين دونم (والدونم أربعون خطوة مربعة) وچفتلك الدرجة الثانية من تسعين إلى مائة دونم ، وچفتلك الدرجة الثالثة من ١٣٠ إلى ١٥٠ دونم ٩

[هيوار Cl. Huart]

یہ میونخ، گوتھا وغیرہ میں محفوظ ہے اور طبع سنگی میں اس کے کئی ایڈیشن شائع ہو چکے ہیں۔

مآخذ: (۱) حاجی خلیفہ، ۶: ۱۱۳؛ (۲) براکمان،

۱: ۳۴۳ و ۲: ۴۱۳ و تکملہ، ۱: ۸۲۶، ۸۶۵ (اس مصنف

نے جغینی نام کے دو مصنف قرار دیے ہیں: (۱) ۸۶۱۸۲/

۱۲۲۱ء، جو اول الذکر کتاب اور ریاضی کے دو رسائل کا

مصنف ہے: (۲) ایک طبیب، م ۵۴۵/۱۳۳۴ء، جو

مذکورہ الصدر تیسری کتاب کا مصنف ہے: (۳) Nallino:

Al-Battāni, Opus astronomicum, passim، بمدد اشاریہ:

(۴) Suter در *Abh. z. Gesch. d. mathem. Wissensch*

۱۰: ۱۶۳ و ۱۳۹: ۱۷۷: (۵) Sarton: *Introd. l.*

۳: ۶۹۹ تا ۷۰۰: (۶) قاموس الاعلا

جغینی]۔

H SUTER و

جفر: [ایک عددی علم، جس

کی مدد سے واقعات، خصوصاً آنے والے واقعہ

یا ان کی اطلاع حاصل کی جاتی ہے۔

باطنی روایت بعض خاص حلقوں میں بڑی ماور

ہوئی]۔۔۔

خلافت کے لیے بعض حلقوں کی سرتور کوشش کے

دوران میں، جو ابتدا ہی سے باہمی اختلافات سے کمزور

ہو گئے تھے اور بالخصوص المتوکل کے عہد خلافت میں

سخت جبر و تشدد کا شکار بنے رہے، ۵۲۳/۸۵۱ء

میں ایک کشفی اور القائی ادب کا آغاز ہوا۔ یہ ادب

مختلف شکلوں میں منظر عام پر آیا، جس پر بحیثیت

مجموعی جفر کے اسم کا عام اطلاق ہوتا ہے۔

اکثر اس کے ساتھ اسم "جامعہ" یا صفت "جامع"

کا بھی اضافہ کر دیا جاتا ہے۔ اس کی نوعیت

القائی اور مخفی طور پر کشفی ہے اور مؤخر الذکر

صورت میں اس کا خلاصہ ایک جدول ہے جس میں جفر

سے قضاء اور جامعہ سے قدر مراد ہے۔ حاجی خلیفہ

(۳: ۶۰۳ بعد) کا بیان ہے کہ "یہ قضاء و قدر کی

Turkish map of 1560، [طبع؟] Ann Arbor، [مطبوعہ؟]

William L. Clements Library، ۱۹۵۷ء، میں اس کی

عکسی نقل موجود ہے۔

مآخذ: مقالے میں درج ہیں۔ عام مطالعے کے لیے

دیکھیے: (۱) F. Taeschner: *Die geographische*

Literatur der Osmanen، در ZDMG، ۷۷: (۱۹۲۳ء):

۲۱ تا ۸۰: (۲) F. Babinger: *Die Geschichts-*

schreiber du Osmanen und ihre Werke، لائپزک

۱۹۲۷ء، جس میں جغرافیہ نگاروں کے بارے میں بھی بحث

کی گئی ہے: (۳) Abdülhak Adnan-Adlvar: *Osmanli*

Türklerindii Ilim، استانبول ۱۹۳۳ء: (۴) وہی مصنف:

La science chez les Turcs Ottomans، پیرس ۱۹۳۹ء۔

(FR. TAESCHNER)

* الجغینی: (یا جغینی) محمود بن محمد بن

عمر، ایک مشہور عرب عالم فلکیات، جو خوارزم کے

ایک چھوٹے سے قصبے جغین (جغین) کا رہنے والا تھا۔

اس کی پیدائش اور وفات کی تاریخیں صحیح صحیح متعین

نہیں ہو سکیں، لیکن اغلب ہے کہ اس کا انتقال ۵۴۵/

۱۳۳۴-۱۳۳۵ء میں ہوا ہو (قب Suter، در ZDMG،

۵۳: (۱۸۹۹ء): (۵۳۹۱)۔ اس کی حسب ذیل تصانیف اب

تک محفوظ ہیں: (۱) *المَلَخَصُ فِي النِّهَيْتَةِ*، جس کی بڑی

وسیع اشاعت ہوئی اور جس کی بکثرت شرحیں لکھی گئیں،

بالخصوص قاضی زادہ الرومی، الجرجانی اور کئی دوسرے

مصنفین کے قلم سے۔ اس کتاب کا Rudloff و Hochheim

نے جرمن میں ترجمہ کیا، جو ZDMG، ۴۷: (۱۸۹۳ء):

۲۱۳ تا ۲۷۵، میں شائع ہوا۔ اس کتاب کے قلمی نسخے

بہت سے مجموعوں میں، مثلاً برلن، گوتھا، لائڈن، پیرس،

اوکسفورڈ وغیرہ میں ملتے ہیں: (۲) *قِوَاءُ الكَوَاكِبِ*

و *وَعَقْفِهَا* (= ستاروں کے مجموعوں کے قیاسی و کمزور

تأثرات): پیرس میں محفوظ ہے: (۳) *قَانُونُجِه*: طب کی

ایک کتاب، جو ابن سینا کے *القانون* کا اقتباس ہے [اور

برصغیر پاک و ہند کی طبی درسیات میں شامل رہا ہے]۔

وإنما يظهر منه شواذ من الكلمات لا يصحها دليل ، ولو صح السند إلى جعفر الصادق لكان فيه نعم المستند على نفسه أو من رجال قومه فهم أهل الكرامات وقد صح عنه أنه كان يحذر بعض قرابته بوقائع تكون لهم فتصح كما يقول وقد حذر يحيى ابن عم زيد من مصرعه وعصاه فخرج وقتل بالجوزجان . وإذا كانت الكرمة تقع لغيرهم فما ظنك بهم علما ودينا وآثارا من النبوة وعناية من الله بالأصل الكريم تشهد لغروعه الطيبة . وقد ينقل بين أهل البيت كثير من هذا الكلام غير منسوب إلى أحد وفي أخبار دولة العبيديين كثير منه وانظر ما حكاه ابن الرقيق في لقاء أبي عبدالله الشيعي لعبيد الله المهدي مع ابنه محمد الحبيب وما حدثاه به وكيف بعثاه إلى ابن حوشب داعيتهم باليمن بأمره بالخروج إلى المغرب وبت الدعوة فيه على علم لقنه أن دعوته تتم هناك وأن عبيد الله لما بنى المهدي بعد استفتاح دولتهم بافرقيها قال بنيتها ليعتصم بها القواطم ساعة من نهار وأراهم موقف صاحب الحمار أبي يزيد بالمهدي وكان يسأل عن منتهى موقفه حتى جاءه الخبر بلوغه إلى المكان الذي عينه جده

﴿ جفخ ﴾ جفخ الرجل بجفخ فخر وتكبر . و (جافحه) فآخره ﴿ الجفر ﴾ الصغير من ولد الناة (الجفير) جفبة من خشب لاجلد فيها أو من جلد لا خشب فيها ﴿ علم الجفر ﴾ هو علم مرموز مبني على أسرار الحروف يقول عنه أصحابه فيه الحوادث المستقبلية إلى قيام الساعة . قال ابن خلدون في مقدمته : « اعلم أن كتاب الجفر كان أصله أن هرون بن سعيد العجلي وهو رأس الزيدية كان له كتاب يرويه عن جعفر الصادق وفيه علم ماسيق لاهل البيت على العموم وبعض الأشخاص منهم على الخصوص وقع ذلك لجعفر ونظائره على طريق الكرامة والكشف الذي يقع لئولهم من الأولياء وكان مكتوبا عند جعفر في جلد ثور صغير فرأه عنه هارون العجلي وكتبه وسماه الجفر باسم الجلد الذي كتبه منه لأن الجفر في اللغة هو الصغير وصار هذا الاسم علما على هذا الكتاب عندهم وكان فيه تفسير القرآن وما في باطنه من غرائب المعاني مروية عن جعفر الصادق وهذا الكتاب لم تتصل روايته ولا عرف عنه

بيل : هو الأكل السني الخلق الذي ينسخط
الطعام .
جعظري : القصير الرجلين العظيم الجسم مع قوة
لثة أكل . وقال ثعلب : الجعظري المتكبر
إني عن المرعظة ؛ وقال مرة : هو القصير الغليظ .
ل الجوهري : الجعظري الفظ الغليظ . الفراء :
نظ والجواظ الطويل الجسم الأكل الشراب
لمر الكفور ؛ قال : وهو الجعظار أيضاً ،
جعظري مثله . وفي الحديث : ألا أخبركم بأهل
؟ كل جعظري جواظ متاع جناح ؛
نظري : الفظ الغليظ المتكبر ؛ وقيل : هو
؛ ينتفخ بما ليس عنده ، وفي رواية أخرى : هم
؛ لا تصدع رؤوسهم . الأزهري : الجعظري
يل الجسم الأكل الشراب البطر الكافر ، وهو
نظاره والجعظار . قال : وقال أبو عمرو :
نظري القصير السنين الأشير الجاني عن المرعظة .
الجعفر : النهر هامة ؛ حكاه ابن جني ، وأشد :

إلى بلد لا يتق فيه ولا آدمي ،
ولا تبطيات يقبجرون جعفرًا

الجعفر النهر الملائن ، وبه شبهت الناقة الغزيرة ؛
لأزهري : أنشدني المفضل :

بن للجعفر يا قوممي فقد ضربت ،
وقد ساق لذات الصرية الحلب

أعرابي : الجعفر النهر الصغير فوق الجدول ،
الجعفر النهر الكبير الواسع ؛ وأشد :

تأود غسلاج على شط جعفر

مي الرجل . وجعفر : أبو قبيلة من عامر ،
لعافرة .

جعظرو : الجعظرو والجعظار : القصير الرجلين
الغليظ الجسم ؛ عن كراع . ورجل جعظار إذا
كان آكراً قوياً عظيماً جسيماً .

جعفر : الجعفر : من أولاد الشاء إذا عظم واستكرش ،
قال أبو عبيد : إذا بلغ ولد المعزى أربعة أشهر وجعفر
جنباه وفصل عن أمه وأخذ في الرعي ، فهو
جعفر ، والجمع أجفاد وجفار وجفرة ، والأش
جعفرة ؛ وقد جعفر واستجفر ؛ قال ابن الأعرابي :
إنما ذلك لاربعة أشهر أو خمسة من يوم ولد . وفي
حديث عمر : أنه قضى في البربوع إذا قتله المحرم
بجعفرة ؛ وفي رواية : قضى في الأرنب بصيها المحرم
جعفرة . ابن الأعرابي : الجعفر الجمل الصغير
والجددي بعدما ينفطم ابن ستة أشهر . قال والغلام
جعفر .

ابن شميل : الجفرة العناق التي سبعت من البقل
والشجر واستغنت عن أمها ، وقد تجفرت
واستجفرت . وفي حديث حليمة طئر النبي ، صلى الله
عليه وسلم ، قالت : كان يشب في اليوم شباب
الصبي في الشهر فبلغ ستاً وهو جعفر . قال ابن الأثير :
استجفر الصبي إذا قوي على الأكل . وفي حديث
أبي اليسر : فخرج إلى بني جعفر . وفي حديث
أم زرع : يكتبه ذراع الجفرة ؛ مدحه بقلة الأكل .
والجعفر : الصبي إذا انتفخ لحمه وأكل وصارت له
كرش ، والأش جفرة ، وقد استجفر وتجفرو .

أ قوله « فخرج الخ » كذا ضبط الفلم في نسخة من النجاة يظن
بها الصحة والهدية عليها .

والجعفر : العظيم الجبين من كل شيء . واستجفر
إذا عظم ؛ حكاه شر وقال : جفرة البطن باطن
المجرتش .

والجفرة : جوف الصدر ، وقيل : ما يجمع البطن
والجنبين ، وقيل : هو منحنى الضلوع ، وكذلك
هو من الفرس وغيره ، وقيل : جفرة الفرس وسطه ،
والجمع جفرو وجفار . وجفرة كل شيء : وسطه
ومعظه . وفرس مجفرو وفاقة مجفرة أي عظيمة
الجفرة ، وهي وسطه ؛ قال الجعدي :

فتايا بطيرير مرهف
جعفرة المحزم منه فسئل

والجفرة : الجفرة الواسعة المستديرة . والجفرة :
خروق الدعائم التي تحفر لها تحت الأرض . والجفرة :
البر الواسعة التي لم تظن ، وقيل : هي التي طوي
بعضها ولم يطو بعض ، والجمع جفار ؛ ومنه جفرو
الهباء ، وهو مستنقع ببلاد عطفان . والجفرة ،
بالضم : سعة في الأرض مستديرة ، والجمع جفار
مثل برمة وبرام ، ومنه قيل للجوف : جفرة .

وفي حديث طلحة : فوجدناه في بعض تلك الجفار ،
وهو جمع جفرة ، بالضم . وفي الحديث ذكر جفرة ،
بضم الجيم وسكون الفاء ، جفرة خالد من ناحية البصرة
نسب إلى خالد بن عبدالله بن أسيد ، لما ذكر في حديث
عبد الملك بن مروان .

والجعفر : جعفة من جلود لا خشب فيها أو من
خشب لا حله فيها . والجعفر أيضاً : جعفة من
جلود مشقوقة في جنبها ، يفعل ذلك بها ليدخلها الريح
فلا يأكل الريش . الأحمر : الجعفر شبه الكنانة إلا أنه واسع
الكنانة . الليث : الجعفر شبه الكنانة إلا أنه واسع
أوسع منها يجعل فيه شباب كثير . وفي الحديث :
من اتخذ قوساً عربية وجعفرها نفى الله عنه الفقر ؛

الجعفر : الكنانة والجعفة التي تجعل فيها اله
وتخصيص القسي العربية كراهية زي العجم
وجعفر الفحل بجعفر ، بالضم ، جفوراً : انقط
الضراب وقتل ماؤه ، وذلك إذا أكثر الضراب
حسراً وانقطع وعدل عنه . ويقال في الكد
ربض ولا يقال جعفر . ابن الأعرابي : أ
الرجل وجعفر وجعفر واجعفر إذا انقطع عن الج
وإذا ذل قيل : قد اجعفر . وأجعفر الرجل
المرأة : انقطع . وجعفر الأمر : عنه : قطعه
ابن الأعرابي ، وأشد :

وتجعفروا عن نساء قد تحل لكم ،
وفي الرديني والهندي تحبير
أي أن فيها من ألم الجراح ما يجفرو الرجل عن الم
وقد يجوز أن يعني به إمامتها لإمام لأنه إذا مات
جعفر .

وطعام مجفرو ومجفرة ؛ عن اللحياني : يقطع
الجماع . ومن كلام العرب : أكل البطيخ مجفرو
وفي الحديث أنه قال لعنان بن مظنون : عليك باله
فإنه مجفرة ؛ أي مقطعة للسكاح . وفي الحد
أيضاً : صوموا ووفروا أشعاركم فإنها مجفرة
قال أبو عبيد : يعني مقطعة للسكاح وتنصا لله
ويقال للبعير إذا أكثر الضراب حتى ينقطع : قد ج
يجفرو جفوراً ، فهو جافر ؛ وقال ذو الرمة
ذلك :

وقد عارض الشعرى سهيل ، كانه
قريع هجان ، عارض الشول جافرو

وفي حديث علي ، كرم الله وجهه : أنه رأى رج

أ قوله « ووفروا أشعاركم » يعني شعر العانة . وفي رواية
أي الصوم جعفر ، بمعنى اسم الفاعل من أعفر ، وهذا امر لمن
يجد أمة السكاح من شعر الشاب ، كذا هاشم النجاشي .

عیشی جعار بومثل برآدمی تکذیب و کلامی ابطال ائبک معرضنده ضرب اولنور
تیبسی جعار قوی که امر مخاطبه در کونی کالیس فی حقه یا ضیع دیمکدر زیراتکه فسی
پک احقی اولور قابل تصدیق اولمیان کلام متکلمک حاقته دالدر وعینی کلهبی
افساد معاسنه اولان عییدن امر حاضر در یقال عاث الذنب الغم اذا افسدها یعنی یلان
سوزل ایله کورهیم سنی بر فساد القا ایله مآلنده اولور کذلک امشالنددر که * روعی
جعار * دپرل ضم زاه روعی ایله که بودخی امر مخاطبه در قورقق کسه تذل و فرانه
استدار ایلده که ضرب اولنور و یقال روعی جعار وانظری این المرفر (الجعور)
صیور وزنده بنونشل جماعته کذلک بنوع عبدالله بن دارم جماعته مخصوص بر سر
ایر کلیجک مصنعه کبی یرک اسمیدر که آنلری یغور صوی طولدر دقده قیون و یچی
قیمتک صولری خصوصنده امین و فارغ البال اولورلر (الجعور) زبور وزنده
بر کوچک بوجک آیدر و کوی و کتر خرمایه دینور (ابو جعران) جیمک کسریه
بوق بوجکنک کنیه سیدر (ام جعران) قر نال قوشنک کنیه سیدر (الجعران)
جیمک کسریه و گاه اولور که عینی مکسوره و رای مشدد ایدرلر لکن امام شافعی
تشیدی تخطئه ایشدر مکله ایله طائف بینده بر موضع آیدر جعرانه ایله ملقبه اولان
ریظه بنت سعد لقبیه مسامدر نستعین بالله [ولاتکونوا کالئی نقضت غزلها] الآء
کریمه سندن مراد مزبوره ریظه در دانا ایلیکی اکبروب بعده نقض ائبکله حاقته
مثل اولمشیدی و جعرانه ارض عراق اولنده بادیه ناحیه سندن بشقه بر موضع آیدر
(زوجعران) عثمان وزنده انواء تعبیر اولنان اقیال یندن برقیل یعنی بر مک
لقیدر (الجعبر) جعفر وزنده بودور قصیر القامه کشتی به دینور مؤتی جعفر در
وشول قواطیه دینور که قالین و دیوارلری قصه اولوب و او بوی محکم اولیه
و جعبر بنی میردن بر رجل آیدر که فرات ورا سنده قلعه جعبره مستولی اولغه
کندینه نسبت اولمشدر (الجعبره) درجه وزنده بر آدمی یره چالمق معناسندر
یقال ضربه فجعبره اذا سرعه و جعبره کذلک اسم اولور بدخلقت و بداندام اولان
بودور خاونه دینور (الجعبریه) بودخی ذکر اولنان خاونه دینور (الجعبره)
ثای مثله ایله درجه وزنده بر کدرمک معناسندر یقال جعبر المتاع اذا جمع
(الجعاجر) حضاجر وزنده جعبره مک جعبره طریبه وزنده در شول نسنده
دینور که خیردن کونا کون صور تیرله دوزوب شیره و رچل مقوله سنی طخ ایدرکن
ایچنه بر اقوب برابر طخ اولدقد نصکره اکل ایدرلر (الجعدر) جعفر وزنده بودور
کونا قد کشتی به دینور (الجعادره) بنادره وزنده بنومره بن مالک بن الاوس جماعته
اطلاق اولنور (الجعذری) ذال مجمه ایله جعفری وزنده اکول و اینهان کسبه
دینور (الجعظری) ظسای مجمه ایله جعذری وزنده فظ و غلیظ یعنی درشت

و بدخوی و کنده کسبه علی قول اکول و غلیظ اولان نآر اشه دینور وشول بودور
کشتی به دینور که عهده سنده اولمیان نسنه ایله تفاخر ایدوب لاف و کزافله کورک کبی
هرای پوفلر اوله یقال رجل جعظری ای قصیر مستفخ بمالیس عنده (الجعظارة)
جیمک کسریه جعظری ایله معنای اخیرده مراد قدر و قلیل العقل و سبک مغز آدمه
دینور (الجعظار) کسرتینله کویک کبی طعامه حریرص اولوب صغر کبی طویمن
اولان شخصه دینور یقال رجل جعظار ای شره نم و جشسه سی ایری و دیزمان
اولان اکول و اینهان کسبه دینور (الجعظنر) سفرجل وزنده جعظنار معناسنده در
(الجعظرة) درجه وزنده ششمان آدم کبی بطی الحر که اولان کسه آغراغر ائبک
معناسندر یقال جعظر الرجل اذا سعی بطینا و یقال سعی الجعظرة اذا تشاقل
فی سعیه و جعظره ارقه و یروب قاجق معناسنده در یقال جعظر الرجل اذا فروول
سعیه (الجعظنر) جعفر وزنده شول آدمه دینور که قیچی پک بیوک اولغله پوررکن
قرمان قیون قویرغنی بری اوته صالدینی کبی بودخی قیناقلرنی تحریک ایدر اوله
شول رأیت جعظرا ای ضخم الاست اذا مشی حرکها (الجعظار) جیمک کسریه
کوده سی یوغون اولان بودوره دینور یقال رجل جعظار ای قصیر غلیظ (الجعفر)
ایله کوچک ایرمغه دینور بر صغیر معناسنه و بیوک و واسع اولان ایرمغه ده دیمکله
استاددن اولور و صوابه طویطلو اولان ایرمغه علی قول جدول دیدکلری کوچک
یابن زیاده جه اولاننه دینور و یک سودلو ناقه به اطلاق اولنور و جعفر اسامیدندر
جعفر بن کلاب برقبیه پدرینک اسمیدر قال الشارح ومنه قولهم رأیت جعفرأ علی
جعفر فی جعفر ای علی ناقه غزیره فی النهر الصغیر و کذا الکبیر الواسع والنهر
الملان اوفوق الجدول (الجعفری) پای نسبتله بر قصر اسمیدر که متوکل خلیفه
سمرن رای نام قصبه قربنده بنا ایشیدی (الجعفریه) بغدادده بر محله در و جعفریه
دیشودالک قحی و شین مجمه نک ضمیمه و جعفریه الباذ بجاییه مصر دیارنده ایکی
قریه در (الجعمره) درجه وزنده ارک اشک کندی کنیدی کنیدی کرکی کبی در
حوب دیوشوروب دیشی اشک اوزره یاخود اصروب قاپسینی قصد ایلیدی سار
اشک اوزره آیلوب صالمق معناسندر یقال جعمر الحمار اذا جمع نفسه و جرامیره
تم حل علی العانة او غیرها اذا اراد کدمه (الجفر) حفر وزنده شول قوزی به
دینور که پیروب اشکنبه لئیکله ممدن کسیلوب اولغله اعتیاد ایلیه علی قول درت
آیلغه بالغ اولان قوزی به دینور جمعی اجفار و جفار کور جیمک کسریه و جفره
کور قحاله شارح دیرکه مؤلف من اولاد الشاه و جوهری من اولاد المعز عبارتیله
ایراد ایشدر زیرا اهل لغت اختلاف ایلدیلر اکثری جوهری قوله موافقدر انهی
و جفر مصدر اولور قوزی ذکر اولنان کرته به وارمق معناسنه یقال جفر ولد الشاه

ZĀ'IRDJA (A.) or ZĀ'IRADJA, a divinatory technique which, in the same manner as geomancy [see KHATT] and *djāfr* [q.v.], and under various outside influences, had a wide diffusion in the mediaeval Islamic lands. It involved a mechanical means of calculating portents, strongly imbued with magic and astrology, in which were strongly mingled the talismanic sciences, based on the *ilm al-khawāṣṣ* "knowledge of secret properties", the *ilm al-awfāk* "knowledge of conjunctions", *ilm al-tilasmāt* "knowledge of talismans" and *ilm al-hurūf* "knowledge of letters" [see HURŪF]. *Djāfr* and *hurūf* led to the *zā'irdja*.

1. Origins and use in mediaeval Islam.

This mechanical technique (*sinā'iyya*) functioned with the aid of a series of concentric circles, like the *Ars magna* of Raymond Lull, combining the letters of the alphabet, geomancy and astrology. From Ibn Khaldūn, *Mukaddima*, i, 213-20, iii, 146-79, cf. Fahd, *Divination*, 243-4, there emerges that the table on which these calculations were made represented the image of the celestial sphere. It was formed from seven concentric circles, the largest of which had the names of the signs of the zodiac, while the fourth contained twelve circles in which were written numbers and letters. Four other circles occupied the four corners of the square in which was a circular table. The answer to a question posed to the device was implicitly contained in the question itself, whose consonantal elements were groups, differently combined, replaced by their numerical values and set out on the tablet. After having taken into account the degree of the ecliptic which rose at the horizon at the moment of operation, one proceeded to complex calculations from which there resulted a series of numbers. When these were converted into letters, they yielded a phrase giving the answer to the question posed.

There were several methods of using letters of the alphabet for divinatory aims, as set forth in a work attributed to Ibn al-'Arabī (d. 638/1240 [q.v.]), the *K. Uṣūl al-ukūl fi 'l-zā'irdja* (ms. Köprülü, Fāzil Paşa 163, fols. 1-75; Bursa, Ulucami 3544, fols. 141b-194b). Two works on geomancy speak of *zā'irdja ramliyya* ('Umar al-Khitā'i), *al-Djadāwil al-zuhariyya fi idāh 'ilm al-raml wa 'l-zā'irdja al-ramliyya*, ms. Gotha 1317, Land. Br. 476; and Aḥmad b. 'Abd al-Salām al-Tūnisī (9th/15th century), *Kanz al-asrār al-khafiyya fi aḥkām al-zā'irdja al-ramliyya*, Bankipore, xxii, 126, 2457.

This description is to be compared with the table described by E. Savage-Smith and M.B. Smith in *Islamic geomancy and a thirteenth century divinatory device*, Malibu 1980, which gives a precise idea of the workings of the features combined from geomancy and astrology. It concerns a metallic contrivance in the British Museum, of remarkable workmanship and signed by a certain Muḥammad Khuṭluḥ al-Mawṣilī and dated 634/1241-2. It is composed of four main figures (*ummahāt*), from which were derived twelve secondary figures (*banāt*), thus a total of sixteen, placed in correspondence with the lunar mansions (cf. 32 ff.), starting from the principle of the action of the heavenly bodies on the various parts of the human body and the influence of the constellations on the various countries of the world. In the eyes of the astrologers and geomancers, this allowed them to foretell the fate of humans and to predict revolutions and wars (see the review by Fahd, in *BiOr*, xxxviii/5-6 [1987], cols. 773-6).

The use of tables is also attested for horoscopes, the best-known work on this topic being the *K. al-Zā'irdjāt fi 'l-hilādī wa 'l-kadkhudāh* of the famous mathematician and astrologer Abū Sa'īd al-Sidjzī (*Jl. second*

half of the 4th/10th century, cf. Sezgin, *GAS*, vii, 177), who organises his subject-matter into five tables, referring to Greek sources (see Sezgin, *GAS*, vii, 177-82).

Regarding the origin of this technique, the first mention of the term *zā'irdja* goes back to Tuṃṭum al-Hindī (see Goldziher, in *OLZ*, xiii [1910], 59-61), who is reported to have himself commented upon one of his own works called *Zā'irdja* (Sezgin, iv, 119, 4). As we have just seen, it was used by al-Sidjzī, as also by Abū Ma'shar (*ibid.*, iv, 151) and Māshā'allāh (iv, 106). But the invention of the circular table and the mode of its use are generally attributed to Shams al-Dīn Abu 'l-'Abbās al-Sabtī (d. 698/1298?), author of *al-Risāla al-sabtiyya fi 'l-zā'irdja* (ms. Paris ar. 2694) and of the *R. al-Shuhrūr fi 'l-zā'irdja* (ms. Bursa, Ulucami 3544, fols. 195b-199b).

Bibliography: See Ibn Khaldūn, *Mukaddima*, i, 213-20, Fr. tr. de Slane, i, 245-53, and iii, 146-79, pages not tr. by de Slane, who give instead a long note and a description of the procedure (iii, 200-6). But Rosenthal, in his Eng. tr. i, 238-45, iii, 182-214, gives two reproductions after p. 204 of this table, and at the end of vol. iii, in a pocket, there is a transliteration and tr. of the constituent elements of this table. A contemporary of Ibn Khaldūn attests the veracity of the experience in question in iii, 163 ff., 201 ff., Eng. tr. iii, 199 ff. Cf. on this subject, H.P. Reinaud, *Divination et histoire nord-africaine du temps d'Ibn Khaldūn*, in *Hespéris*, xxx (1943), 213-21. Cf. an expansion of this art. in Fahd, *La divination arabe*, Leiden 1966, repr. Paris 1987, 243-5. (T. FAHD)

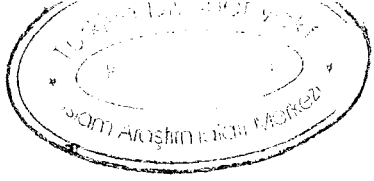
2. In mysticism and philosophy, and later survivals.

Texts of Ṣūfī inspiration hold *zā'irdja* to be a path of awareness of the highest degree, allowing direct access to divine secrets, some of which, such as knowledge in the correct order of the Ninety-Nine Names of God [see AL-ASMA' AL-ḤUSNĀ], guarantee entry to Paradise. Also found here are cosmological developments which insist on the correspondence (*rabṭ*) existing between heaven and earth and which could constitute the substructure on which the concentration of the diagram is based (Ibn al-'Arabī (attrib.)), *K. Uṣūl al-ukūl*, cf. O. Yahia, *Histoire et classification de l'oeuvre d'Ibn 'Arabī*, Damascus 1964, ii, 519 n. 808, and Fahd, *La divination arabe*, 244-5 no. 6; among others, B.N. ms. arabe 2684, fols. 91a, 98a, or ms. 2694, fols. 2a, 12b; and the anonymous *K. Ṭuruk al-sālikīn wa-kunūz asrār al-'arifīn*, B.N. 2684, fols. 31-52, later than al-Sabtī (see 1. above) cited on fol. 39b, cf. especially the opening and fol. 391-b).

The *zā'irdja* has attracted the attention of "Lullian" studies and of scholars researching into the history of numbers. D. Urvoy has established Lull's debt, in his *Ars magna*, to *zā'irdja*, especially when purged of its esoteric and divinatory elements; see his *Penser l'Islam. Les présupposés islamiques de "l'Art" de Lull*, Paris 1980, 23, 89-90, iii, 162-4. It was thus that the philosopher Leibnitz came into direct contact with al-Sabtī's system.

As regards the practice of *zā'irdja*, there are indications of its persistence in the 14th, 16th, 17th and even 19th centuries in North Africa (modern Morocco, Algeria and Tunisia) (Dozy, *Supplément*, i, 577; Leo Africanus, tr. A. Épaulard, *Description de l'Afrique*, Paris 1956, i, 219). The region of Ceuta in northern Morocco was probably the scene of important activity in the 6th/12th century; but E. Doutté did not mention having observed it at the beginning of the 20th century (*Magie et religion dans l'Afrique du Nord*,

MADE WITH AMERICAN SONIA GELLEN DOKUMAN 23 MAYIS 2002



أكرم بركات العالمى

حَقِيقَةٌ

الجَعْفَرُ

عِنْدَ الشَّيْعَةِ

تقديم العلامة المحقق

السيد جعفر مرتضى

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	45061
Tasnif No:	297.62 AMI.H

دلالة الصفة

بيروت - لبنان

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

الطبعة الأولى

٢٠١٦ هـ - ١٩٩٥ م

- Cefr

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

27 ŞUBAT 1997

بيروت - بئر العبد - الصنوبرة - مقابل سنتر داغر - بناية نياب ومهدي

Tel: 837654 - 823518 - 601020

تلفون: ٨٣٧٦٥٤ - ٨٢٣٥١٨ - ٦٠١٠٢٠

Fax: 00961837654 - 00961603379

فاكس: ٠٠٩٦١٨٣٧٦٥٤ - ٠٠٩٦١٦٠٣٣٧٩

P.O Box: 63/24

ص. ب: ٢٤/٦٣



as well as arrows or rods or grains, could be used.⁸⁶ A variant form (bibliomancy) involved opening a book and selecting a passage at random, with the Qur'ān being the most commonly used volume. The Arabic term for bibliomancy was usually *ṭariq al-istikhārāt* ("the method of choices"), the term *istikhāra* meaning entrusting to God the choice between several options.⁸⁷ Lot-books in the form of tables of questions and answers were also employed, with selection determined by letters or numbers or verses. A lot-book consisting of 144 topics, each topic provided with twelve answers, circulated under the name of al-Kindī (as well as other early figures) and claimed an association with the caliph al-Ma'mūn.⁸⁸

Geomancy (*ilm al-raml*, "the science of the sand") also falls within the category of sortilege, although it does not appear to have been one of those techniques taken from pre-Islamic practices. In this respect it is unique amongst the Islamic divinatory practices. Numerous Arabic and Persian manuscripts on the topic are preserved, but they do not seem to occur together with works on interpretation of dreams nor with physiognomy—suggesting a very different origin and different milieu in which it was practiced. Its origin is a matter of speculation, but it appears to have been a well-established practice in North Africa, Egypt, and Syria by the twelfth century. Its purported history and association with the archangel Gabriel, Idrīs, and a legendary Indian sage Ṭumṭum al-Hindī is related in Chapter 8.⁸⁹ Ibn Khaldūn associated it particularly with urban practices, and said: "Many city dwellers who had no work, in order to make a living, tried sand divination".⁹⁰ It appears to be the only example we have of a divinatory technique for which a mechanical device was constructed.⁹¹ The fact that

Gambling in Islam, 32–34, 51–52; Thompson, "Let now the Astrologers Stand Up", 306; Savage-Smith, "Divination", in *Science, Tools & Magic*, I, 150–51, 158–59.

⁸⁶For examples, see Anna Contadini, "Islamic Ivory Chess Pieces, Draughtsmen and Dice", *Oxford Studies in Islamic Art*, 10 (1995), 111–54; for so-called "geomantic dice", see Savage-Smith, "Divination", 148–51, 156–59.

⁸⁷See Savage-Smith, "Divination", 154–57.

⁸⁸It is preserved in at least five Arabic copies and a popular Latin version was known as *Liber Alfadhol*; see Paul Kunitzsch, "Zum Liber Alfadhol. Eine Nachlese", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 118 (1968), 297–314.

⁸⁹Chapter 8 is a revised version of a study published nearly 25 years ago: Emilie Savage-Smith and Marion B. Smith, *Islamic Geomancy and a Thirteenth-Century Divinatory Device* (Malibu, CA, 1980).

⁹⁰Ibn Khaldūn, *Muqaddima*, I, 228–29.

⁹¹If one does not count an astrolabe or the instrument for the calculation of *tasyīr*, both of which only provided part of the data necessary for a divinatory prognostication.

geomancy did not require astronomical observations and calculations as did astrology no doubt contributed to its great popularity.

Letter-Number Interpretation

The numerical values of letters forming a word could constitute the basis of a divinatory reading. The general terms for this technique were *ilm al-ḥurūf* ("the science of letters") and *sīmīyā'*.⁹² The method could flourish only in a culture that used alphabetical numerals—that is, Greek, Syriac, Hebrew, and Arabic—and its legendary origins were traced back to Pythagoras. The numerical value of a name had particular significance, and if that is the focus of the technique, then the art is known as onomancy. An onomantic table often present in divinatory treatises was used to determine the victor and the vanquished by calculating the numerical value of the names of the contenders, dividing each by nine, and finding the remainders on the chart. The technique was usually called *ḥisāb al-nīm* ("calculation by nine").⁹³ There were similar procedures for determining the outcome of an illness, the success of a journey, the truth or falsity of a matter, or whether or not an event would occur.

More complicated techniques of interpreting numerical values of words or phrases soon developed. The form of letter-number interpretation known as *jafr* included combining the letters of a divine name (one of the 99 names of God) with those of the name of the desired object.⁹⁴ Astrological elements of possible Indian origin were also introduced into the art of *jafr*. The "authority" most often associated with *jafr* was Imām Ja'far al-Šādiq, who died in 765.

An even more complicated form of letter-number manipulation was called *zā'irja*.⁹⁵ It employed concentric circles, letters of the alphabet, elements of astrology, and poetry, while requiring the calculation of the degree of the ecliptic on the eastern horizon at the time of forming the intricate circular chart. After various manipulations, a phrase was formed whose meaning was then interpreted. So complicated was this method that according to the Ottoman historian Ḥājji Khalīfa: "It is said that no one is capable of understanding its true meaning except the Mahdī, expected at the end of

⁹²See Fahd, "Ḥurūf ('ilm-)", 395–36; MacDonald and Fahd, "Sīmīyā'", 612–13.

⁹³Franz Rosenthal comments on the term *nīm* and the history of this technique in Ibn Khaldūn, *Muqaddima*, I, 235 n. 359.

⁹⁴Fahd, "Djafr", 375–77.

⁹⁵See Toufic Fahd and Anne Regourd, "Zā'irdja", 404–405.

-cifr

Şia'da Cifr İlminin Yeri

Mehmet ATALAN*

Abstract

According to the Shia, *al-Jafr* is a book which Alî b. Abi Talib inherited from the Prophet. It contains knowledge of past and future events. "Jafr" means a "four month-old lamb". When referenced in scientific terminology, the word "Jafr" relates to a branch of predicting future events beforehand. According to Shia, there are two types of Jafr - the white and red jafr. The white (*abyaz*) jafr contains the previous scriptures e.g. the psalms, Torah and Injil and even the scrolls (*suhuf*) of Abraham. The red (*ahmar*) jafr is a leather bag which contains the weapons of the Prophet. Both types of jafr have been successively passed on to the 12th Imam. The *Kitab al-Jafr* contained remarkable statements concerning the interpretation of the Qur'an and concerning its inner meaning. (The statements in it) were transmitted on the authority of Ja'far as-Sadiq.

Key Words: Shia, Jafr, Alî b. Abi Talib, White and Red Jafr, Ja'far as-Sadiq, Qur'an.

Arapça *c-f-r* kökünden gelen *cifr*, sözlükte "sütten kesilmiş dört aylık kuzu, oğlak", "içi taşla örülmemiş yuvarlak geniş kuyu", "hizmetçi çocuk", "altı ayını doldurmuş küçük deve", "küçük buzağı" anlamlarına gelmektedir.¹ Terim olarak ise, değişik metotlarla gelecekte haber verdiği iddia edilen ilim veya bu ilmi kapsayan eserlere verilen addır.² Şif düşüncesinde ise, Hz. Peygamber tarafından Ali oğullarına verilmesi için Alî b. Ebî Tâlib'e emanet edilen, kıyamete kadar meydana gelecek

* Dr., Fırat Üniversitesi İlâhiyat Fakültesi.

¹ Ebû'l-Fazl Cemâluddîn Muhammed b. Mukerrem el-Ensârî İbn Manzûr (711/1311), *Lisânu'l-Arab*, I-XV, Beyrut 1375-1376/1955-1956, IV. 15; Muhammed b. Murtazâ ez-Zebîdî, *Tâcu'l-arûs*, Beyrut 1306, III. 104.

² İbn Manzûr, *Lisânu'l-Arab*, IV. 15; ez-Zebîdî, *Tâcu'l-arûs*, III. 104; İbn Haldûn, Ebû Yezîd Abdurrahmân b. Muhammed (808/1406), *Mukaddime*, çev.: Zakir Kâdiri Ugan, I-III, İstanbul 1990, II. 196. Ayrıca bkz. Seyyidulehl Abdulazîz, *Ca'fer b. Muhammed*, Kahire 1964, s. 2; Metin Yürdagür, "Cifr", *DİA*, VII (1993), s. 215; Mustafa Öztürk, *Kur'an ve Aşırı Yorum*, Kitâbiyât Yay., Ankara 2003, s. 262, 263.

منابع: سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۷۶؛ سفینه خوشگو، حرف ح؛
فهرست کتابخانه ملی تبریز، ۷۳۷/۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه
آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۸۸/۲۸.

محمدی

جلال‌الدین قراطایی (ja.lā.lod.din-e.qa.rā.tā.i)، - ۶۵۲ ق،
دولتمرد دستگاه سلجوقیان آناتولی. برده‌ای یونانی بود که در
۶۱۲ ق به دستگاه سلجوقیان آسیای صغیر راه یافت. از نام
یونانی او آگاهی در دست نیست. قراطایی از دوره‌ی کی‌کاوس یکم
(۶۰۸ - ۶۱۷ ق) تا دوره‌ی کی‌قباد یکم (۶۱۷ - ۶۳۴ ق) در پی
کوشش‌های خود از بردگی به امیری رسید. اما پس از برآمدن
کی‌خسرو دوم به تخت شاهی (۶۳۴ - ۶۴۴ ق) که سعدالدین
کوپک به وزارت رسید و با افزون‌خواهی‌های خود بسیاری از
امیران سلجوقی را به دیار نیستی فرستاد و گروهی دیگر را نیز از
کار برکنار کرد، جلال‌الدین قراطایی را نیز از دربار سلجوقی
بیرونش راندند. اما دیری نگذشت که کی‌خسرو از کرده خود
پشیمان شد و بفرمود تا سعدالدین را کشتند. همچنین
جلال‌الدین قراطایی را به دربار خواند و اداره طشت‌خانه و
خزانه خاص را به دست او سپرد. در ۶۴۴ ق که کی‌خسرو
درگذشت به سفارش او قرار بود که فرزند کوچک او کی‌قباد را به
جای او بنشانند، اما جلال‌الدین قراطایی، شمس‌الدین محمد
اصفهانی، معین‌الدین پروانه و چند تن از امیران سلجوقی،
کی‌کاوس دوم (۶۴۴ - ۶۵۵ ق) را بر تخت فرمانروایی نشانند.
در پی آن، شمس‌الدین اصفهانی به وزارت رسید و جلال‌الدین
قراطایی نایب او شد. در ۶۴۴ ق که کی‌کاوس از شمس‌الدین
بیمناک شد و میان آن دو تیرگی افتاد و شمس‌الدین اصفهانی از
دربار سلجوقی بیرون رفت، کی‌کاوس جلال‌الدین قراطایی و
نجم‌الدین توسی را به دل‌جویی او فرستاد. اما همین‌که
شمس‌الدین بازگشت او را در بند کرد و کشت و قراطایی به جای
او به وزارت رسید. باین‌که در جنگی که میان کی‌کاوس و برادر
او قلیچ‌ارسلان چهارم (۶۴۶ - ۶۶۳ ق) درگرفت، قراطایی سردار
سپاه کی‌کاوس بود و در آن‌سرا قلیچ‌ارسلان را شکست داد، اما
چون پیشینه درازی در خدمت به سلجوقیان داشت و نیز چون
وزیر هر سه برادر بود (کی‌کاوس، قلیچ‌ارسلان و کی‌قباد) آن‌ها را
به دوستی و یگانگی فرامی‌خواند. در ۶۴۹ ق قراطایی به

dili ve edebiyatı ansiklopedisi, 4/211-212; Türk edebiyatı
ansiklopedisi, 1/257; 3/629; Türk edebiyatı tarihi, 1/476-
477; Türkiye basmaları toplu kataloğu, Arap harfli Türkçe
eserler, 2/245; Türkiye diyanet vakfı İslam ansiklopedisi,
17/271-278; Türkiye yazarlar ansiklopedisi, 230; Yazarlar
sözlüğü, 106.

محمدی

جغرافیای عالم اسلام (joq.rā.fl.yā-ye.ā.lam-e.es.lām)، کتابی به
فارسی در جغرافیای سیاسی و طبیعی کشورهای اسلامی،
نوشته محمد عارف‌افندی، معروف به اسپناجی پاشا زاده (-
۱۳۱۰ ق). مؤلف این کتاب را در ۱۳۰۹ ق به نام ناصرالدین‌شاه
قاجار (-۱۳۱۳ ق) نوشته است. در این کتاب با شرحی گسترده
حدود سرزمین‌های اسلامی، مشخصات جغرافیایی شهرها و
حتی کوه، دشت و دریاچه‌های آن‌ها معرفی شده است. همچنین
مؤلف درباره رسوم و عقاید، خط و گویش‌ها و تمدن قدیمی
مسلمانان سخن رانده است. جغرافیای عالم اسلام به کوشش
صدیقه سلطانی فر چاپ شده است (تهران، ۱۳۶۹ ش).

منابع: انقلاب اسلام بین‌الخواص والموام، ۱۰ - ۱۱؛ جغرافیای عالم
اسلام؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ۱/۲؛ فهرست
نسخه‌های خطی فارسی، ۳۹۵۴/۶.

رشنوزاده

جعفر جامع (jafir-e.jā.mee)، رساله‌ای به فارسی در جعفر، نوشته
حسین اخلاطی (سده نهم هجری). مؤلف از عالمان و شاعران
روزگار خویش بود و استاد شرف‌الدین یزدی بوده و به نام‌های
حسین سلطان و حسین مصری نیز آوازه داشته است. از متن جعفر
جامع چنین برمی‌آید که اخلاطی آن را برای فرزندش نوشته و
وی را سوگند داده است که آن را از چشم ناهلان دور دارد. جعفر
جامع در یک مقدمه و دو باب تدوین شده و آغاز آن چنین است:
«بدان که این رساله‌ای است در جعفر، خامه از حسین اخلاطی که
ادعا می‌کند از امام جعفر صادق (ع) است... اما مقدمه در بیان
مداخل و مخارج اسماء... نسخه‌هایی دست‌نویس از این اثر به
شماره ۱۱۱۲۱/۳ در کتابخانه مرعشی و به شماره ۳۳۹۰/۱۵ در
کتابخانه ملی تبریز نگه‌داری می‌شود.

دهستان منوجان، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هرمزگان (کرمان).

جفسار (jafar)، ده (جه > ۲۳۲۰)، دهستان ام السخر، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان خوزستان)، ۱۳ کیلومتری لش شادگان. رود جراحی مشروبش میکند.

جفت (jafit)، کاسه میوه بلوط.

جفت (jofit)، جسم فرممانند ضخیم نرم اغنچی که از بافت جنین بمل آمده، از طرفی بسطح درونی رحم، و از طرفی داخل، توسط بند نان، به ناک جنین متصل میشود. از طریق آن مواد لازم برای تغذیه جنین از خون مادر جذب میشود بدون آنکه خون مادر با خون جنین ارتباط مستقیم داشته باشد. بعد از زایمان از رحم کنده شده دفع میشود.

جفت با زوج - زوج.

جفت‌گاو (jofit.gāv)، در اصطلاح کشاورزی، دو رأس گاو که به گاو آهن بسته میشود. در بعضی نقاط نقبندی زراعت از روی تعداد جفت‌گاو بعمل می‌آید.

جفر (jafir) (عربی، = بزغاله) یا **جفر جامع** (jame' -) یا **جفر و جامعه**، از علوم غریبه‌ی متداول در نزد مسلمین، و نیز عنوان عمومی کتابهایی که در آنجا از روی دلالت فرضی حروف و اجزای آنها (که خود نیز حروف است) در باب حوادث رویدادتی در عالم بحث میکنند (نیز - سیم). بموجب روایات مشهور، جفر و جامعه اصلاً نام دو کتاب بوده است از علی ابن ابی طالب، که در آنها حوادث تا انقراض عالم بطریقی علم حروف منکور بوده است، و بعد از علی بطور اوث به ائمه شیعه که اولاد علی بودند رسیده است، و آنها نیز از روی آن کتابها حوادث آینده و مخصوصاً آنچه را برای خاندان پیغمبر اتفاق خواهد افتاد پیشبینی میکرده‌اند. کتاب جفر که بموجب روایات شیعه نزد امام جعفر صادق بوده است، بموجب بعضی اقوال، مأخوذ از آنچه نزد مسلمین النواح موسی خوانده میشود بوده است، و گویند پیغمبر آن را بدست آورده است، و به علی سپرده. بر حسب اقوال دیگر، پیغمبر مندرجات آن را املا کرده است، و علی آن را نوشته. گویند چون آن را بر پرست یک جفر [= بزغاله]، که در احد بدست آمد و بامر پیغمبر ذبح شد، نوشتند، آن را کتاب جعفر خواندند. کتاب جعفر که جامع حوادث رویدادتی در عالم بود، نیز در تصور عامه شامل بود بر تفسیر قرآن و معانی غریب مستفاد از باطن آن، و همین تصور عامه از اسباب توجه عده‌ای به اهمیت حروف و بدایش عقاید و مذاهب در باب مظہیریت حروف (= حروفیه و نظریه) گشت، و بعضی از منابع صوفیه، نه فقط کتابها و رساله‌هایی در باب جفر و جفر صادق و رموز حروف تألیف کردند، بلکه احیاناً پیشگویی‌هایی هم کردند، و آنچه را منسوب به جفر یا مأخوذ از آن فراموهند. کتابهایی که در باب جفر و بنام جفر و جامعه تألیف شده است بسیار است که در فهرستی عام آمده است، و بعضی از آنها نیز چاپ شده است. ظاهراً افسانه‌ی کتاب جفر برای امیدوار ساختن پیروان آل علی، که در

دوران خلفا و مخصوصاً در عهد منوکل سخت مورد آزار بودند، و هم برای ترسانیدن خلفا، ساخته شده بود، و بعدها از معنی اصلی خود منحرف گردید، و چنانکه گفته شد وجه‌های برای پیشگویی حوادث شد.

جفر جامع - جفر.

جفرسن (jeferson)، رودی بطول ۳۳۳ کی، که در جغ ایالت مونتانا تشکیل میگردد. از النحاق آن به رودهای مدیسن و گیلین رود میسوری تشکیل میشود.

جفرسن، **تامس** (tāmas jeferson)، ۱۷۶۳ -

۱۸۲۶، نویسنده‌ی اعلامیه استقلال، سومین رئیس جمهور (۱۸۰۱-۹) کنت. عضو مجلس مفسندی ویرجینیا بود، و قانون اساسی آن ایالت را، که

بالاخص مشتمل بر تضمین آزادی مذہب و جدا ساختن دین و حکومت است، تدوین کرد. در ۱۷۸۵-۸۹ سفیر کنته در فرانسه بود. دعوت ج. واشینگتن را برای شرکت در دولت او پذیرفت، و در ۱۷۹۰-۹۳ وزیر خارجه‌ی کنته بود. درین دولت الکزاندر همیلتن وزیر دارائی بود، و

صاحبان دو مرام متقابل بگرد این دو متمرکز شدند، و بدین ترتیب احزاب دموکرات و فدرالیست تشکیل یافت، که احزاب دموکرات و جمیوریخواه کنونی ناشی از آنهاست. چون کار اختلاف جفرسن و همیلتن بالا گرفت، جفرسن استفا داد (۱۷۹۳).

در ۱۷۹۷-۱۸۰۱ معاون رئیس جمهور بود. در انتخابات ۱۸۰۰ ریاست جمهور، چون آراء جفرسن و ا. بر ماری در آمد، بر طبق مقررات قانون اساسی، موضوع به مجلس نمایندگان ارجاع شد، و کار مدتی بطول انجامید، تا سرانجام همیلتن، که بر را حریفی خطرناکتر میدانست، به فدرالیستیا توصیه کرد که به جفرسن رأی دهند، و بدین ترتیب وی ریاست جمهور رسید. حکومت او بسادگی و صرفجویی ممتاز است، اگرچه خرید لوزیانا در زمان او انجام گرفت. وی اولین رئیس جمیوری است که شهر واشینگتن را پایتخت قرار داد. در ۱۸۰۴ دگرباره ریاست جمهور انتخاب شد، و درین دوره مواجه با مشکلات ناشی از جنگهای ناپلئونی بود. پس از پایان دوره‌ی ریاست جمیور، هم خود را صرف تأسیس دانشگاه ویرجینیا و فعالیتهای گوناگون (علمی، فلسفی، معماری، موسیقی، و غیره) کرد.

جفرسن سیتی (jeferson siti)، شهر (جه - ۲۵۰۰۹۹)، قسمت مرکزی ایالت میسوری. کنته، بر رود میسوری، کرسی ایالت. مرکز داد و ستد پهنه‌ی فلاحتی اطراف است.

جفر و جامعه - جفر.

جفری **آو مانث** (jefri āv mānmaṯ)، > ۱۱۰۰-۱۱۵۴، نویسنده و اسقف انگلیسی. کتابی بنام تاریخ شاهان بریتانیا نوشته است، که بیشتر جنبه‌ی افسانه دارد، و یکی از منابع - افسانه‌ی آرثر است.

جفری پلنتجن - زوفروا پلانزانته.

جفریز، **جورج** (jorj jefriz)، ملقب به (اولین) **بارون جفریز آو وم** (wem jefriz av wem) *، ۱۶۴۸-۸۹، لرد جانسلر انگلستان. قاضی بسیار بی‌رحم بود. در ۱۶۸۵ لقب بارون

یافت، و مأمور تنبیه همدستان شورش دیوک آو مانت شد. در دادگاههای خوین، باعث اعدام > ۳۰۰ تن گردید، و بلازمه > ۸۰۰ تن از منازل خود آواره شدند، و جم کثیری بحسب افتادند، و تازیانه خوردند. پس از فرار جیمز II، جفریز محبوس شد، و در برج لندن درگشت.

جفنه (jafna)، شبه جزیره، شمالیترین قسمت سیلان، که بوسیله تنگه‌ی پالک از هند جدا می‌شود. شهر عده‌اش جفنه است. جمعیت نسبی آن زیاد و بیشتر سکنه‌اش تامل زبان اند. بقایای فرهنگ باستانی و ویرانه‌هایی از دوره‌ی اشغالش بدست پرتالییا و هلندیها دارد.

جگه، اسم انگلیسی، - یعنوب، اسم.

جگه - پیچ.

جگسن (jaksən)، نام چند محل کنته. ۱- شهر (جه ۹۸۰۲۷۱)، غ قسمت مرکزی ایالت میسیسیپی، بر رود پرل (pèrl)؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت و از مراکز راه آهن و کشتیرانی. ۲- شهر (جه ۵۱۰۵۸۸)، ح ایالت میسیگان، بر رود گرند (grand)، مرکز صنعتی و تجارتی منطقه‌ی فلاحتی اطراف.

جگسن، **آندرو** (andru jaksən)، ۱۷۶۷-۱۸۴۵،

هفتمین رئیس جمهور (۱۸۲۹-۳۷) کنته. پیروزی نیائی کنته بر بریتانیا در نبرد نیو اورلئان، که بفرماندهی او صورت گرفت، سبب شهرت وی بعنوان قهرمان جنگ سال ۱۸۱۲ گردید. معتقد بود که دولت باید منافع رنجبران و ارباب کم‌بضاعت صنایع و حرفه‌ها و زارعین دورافتاده را مد نظر قرار دهد، و این نظریه بمسئله‌ها در دموکراسی جگسنی معروف شد. در انتخابات ۱۸۲۸ ریاست جمیور انتخاب شد، و کابینه‌ی آتشیزخانه را برقرار کرد. و طریقی معروف به "سراج مشاغل" یعنی اعطای مشاغل انتصابی به اعضای وفادار حزبی که بر سر کار استرا پیش گرفت، و این رسم بتدریج مفاسد زیادی ببار آورد. وضع اجتماعی م. او'ین در کابینه نفاق انداخت، و استعفا ج. ک. کلپون از معاونت ریاست جمیور و نظر او در باب انقای قوانین فدرال این نفاق را تشدید کرد. پیروان جگسن بانک کشورهای متحد را آلتی در دست سرمایه‌داران میدانستند، و مبارزه‌ی جگسن با بانک سبب پیروزی او در انتخابات ۱۸۴۲ بر رقیبش د. کلی گردید، و مبارزه‌ی خود را بر ضد نیروی پول و سرمایه ادامه داد. جگسن بیستم عده‌ای در سازمان دادن به حزب دموکرات دارد.

جگسن، **ویلیم** (wilyāmz jaksən valəntāyn)، ۱۸۶۲-۱۹۳۷،

مستشرق امریکائی، استاد (۱۸۹۵-۱۹۳۵) زبانهای هندوایرانی در دانشگاه کولومبیا. تخصص وی در امور مربوط به ایران، دین زردشتی، و پارسیان بود، و در اواخر عمر به آیین مانئی نیز پرداخت. بعد از راولینسن نخستین کسی بود که برای مطالعه‌ی کتیبه‌ی داریوش از کوه بیستون بالا رفت. دانشگاه تیسران درجه‌ی دکتری افتخاری به وی اعطا کرد. از آثارش سرودی از زردشت، بسنای ۳۱ (۱۸۸۸)، دستور زبان اوستائی با مقایسه با سانسکریت (۱۸۹۲)، کتاب فرانسسی زبان اوستائی (۱۸۹۳)، زردشت، پیغمبر ایران باستان (۱۸۹۹)، ایران در گذت

IBN RAJAB

Syrian Ḥanbalī theologian (1309-93).

Zain al-dīn Abū-l-Faraj 'Abd al-Raḥmān ibn Aḥmad ibn Rajab al-Sālimī⁸⁹ al-Baghdādī al-Ḥanbalī. Born in Baghdād in the summer 1309, moved with his father to Damascus; became a preacher in Damascus and died there in the spring 1393.

A number of philosophical and theological writings are ascribed to him: (1) *Risāla fī ma'nā-l-'ilm*, on the meaning of science; (2) *Kitāb al-tawḥīd*, on the unity of God; (3) *Aḥwal al-qubūr*, on the situation of the souls between death and resurrection; (4) *Ṭabaqāt aṣḥāb al-imām Aḥmad ibn Ḥanbal*, biographies of Ḥanbalī doctors, also called *Dhail ṭabaqāt al-ḥanābila* because it is a continuation of the *Ṭabaqāt* of Abū Ya'lā Muḥammad ibn al-Ḥusain Ibn al-Farrā al-Baghdādī (990-1065).

Criticism. Brockelmann (2, 107, 1902; suppt. 2, 129, 1938). Otto Spies: *Beiträge zur arabischen Literaturgeschichte* (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes 19, no. 3, 12-14, Leipzig 1932).

AL-KHALLĀL

Shams al-dīn Muḥammad ibn Sālim al-Khallāl. Author of a book on jafr, who flourished c. 1335 probably in the Mamlūk kingdom.

This is quoted here for the sake of curiosity, in order to justify a reference to a form of Muslim superstition called jafr, or 'ilm al-jafr, divination especially by means of camel membranes (Freytag: *Lexicon* 1, 287). It is naturally connected with other superstitions, such as *malāḥim* (predictions, chiefly political), *sihr* (magic), *simiyā'* (σημεία), etc. Jafr is part of the group of superstitions commonly traced back to the miraculous powers (*karāmāt*) of 'Ali ibn abī Ṭālib, the fourth orthodox caliph (d. 661). Thus jafr is a part of the Shī'a tradition, yet it was soon diffused throughout the Muslim world, even as far as the Maghrib.

The book bearing al-Khallāl's name is entitled *Kitāb al-jafr al-kabīr*.

Criticism. Brockelmann (suppt. 2, 171, 1938). Ibn Khaldūn: *Prolégomènes* (2, 205-25). See various articles by Duncan Black Macdonald in *EI*: *djafr* (1, 994-95, 1912), *malāḥim* (3, 188, 1929), *sihr* (4, 409-17, 1927), *simiyā'* (4, 425-26, 1927), etc.

D3. ANATOLIA

'ĀSHIQ PĀSHĀ

'Ali ibn al-Mukhlīṣ ibn Shaikh (or Bābā) Ilyās, called 'Āshiq pāshā (the loving pasha). Turkish poet born in 1271-72 in the Anatolian state of Qarāmān, and died on November 3, 1332.

It is said that he came to live in Qirshahr (in another part of Anatolia, east of the middle Halys) in order to be with Ḥājji Baktāsh (the legendary saint and creator of the darwish order Baktāshīya; d. 1337/38?). At any rate, he flourished in that city and completed there in 1329/30 his great poem called *Gharīb-nāma* (Book of the stranger) or *Ma'ārif-nāma* (Book of the sciences).

The purpose is to teach ṣūfī doctrine, and 'Āshiq was, if not the first Turkish

⁸⁹ I am puzzled by this name, which would seem to refer to the Sālimīya, a school of theology founded in Baṣra at the end of the ninth century; but that school was opposed by the Ḥanbalī theologians (*EI* 4, 115). Hence the titles Sālimī and Ḥanbalī cannot stand together?

Sarton, Introduction

III / 1, s. 623

ومهم من يضعه بالتكسير المتوسط وهو الاولى والاحسن
وعليه مدار الحافية القمرية والشمسية . وهو الذي يوضع به
الافاق الحرفية ومنهم من يضعه بالتكسير الكبير وهو
الذي يخرج منه جميع اللغات والاسماء . ومنهم من يضعه بطريق
التركيب الحرفي وهو مذهب افلاطون . ومنهم (من يضعه)
بطريق التركيب العددي (وهو مذهب سائر اهل الهند) وكل
موصول الى المطلوب . ومن الكتب المصنفة فيه :

الجفر الجامع والنور اللامع - للشيخ كمال الدين (ابى
سالم) محمد بن طلحة التصينيى (الشافعى المتوفى سنة ٦٥٢ اثنتين
وخسين وستائة) مجلد صغير اوله الحمد لله الذى اطلع من اجتناب
الح ذكر فيه ان الائمة من اولاد جعفر يعرفون الجفر فاختر
من اسرارهم فيه .

جلاء الابصار فى الاخبار - لابي سعد الحسن ابن
محمد الجشمى المتوفى سنة ...

جلاء الافهام فى فضل الصلاة والسلام على خير
الانام - لشمس الدين محمد بن ابى بكر ابن قيم الجوزية الحلبى
الدمشقى المتوفى سنة ٧٥١ احدى وخسين وسبعائة .

جلاء الحزن - لابي الفرج قدامة بن جعفر الكاتب
المتوفى سنة ...

جلاء الخاطر من كلام الشيخ عبدالقادر -- جمع فيه
ما قاله فى عدة مجالس اولها تاسع رجب يوم الجمعة وآخرها
رابع عشرين [الرابع والعشرون من] رمضان سنة ٥٤٦ ست
واربعين وخمسةائة .

جلاء الروح - قصيدة شينية فارسية فى مائة وثلاثين بيتا
لمولانا نورالدين عبدالرحمن بن احمد الجامى المتوفى سنة ٨٨٨
ثمان وثمانين وثمانائة . (٨٩٨) [٨٩١]

جلاء القلوب - مختصر لمولانا محمد بن پيرعلى المعروف
ببركلى الفه وفرغ منه فى ذى الحجة سنة ٩٧١ احدى وسبعين
وتسعمائة اوله الحمد لله الذى جعل الليل والنهار خلفه لمن اراد
ان يذكر الح .

جلاّب الفوائد «الموائد» فى شرح التسهيل فى النحو -
سبق ذكره .

واخلاقهم وما ياكلون وما يشربون وما فى كل سقع مما ليس فى
الآخر غيره من الارزاق والتحف والاشعة فصار اصلا يرجع
اليه من صنف بعده لكن اندرس كثير مما ذكره وتغيرت اسماؤه
وخبره فانسد باب الانتفاع منه . وقد عربوه فى عهد المأمون
ولم يوجد الآن تعريبه . ومن الكتب المصنفة فيه . . .

علم الجفر والجامعة

وهو عبارة عن العلم الاجمالى بلوح القضاء والقدر المحتوى
على كل ما كان وما يكون كليا وجزئيا والجفر عبارة عن لوح
القضاء الذى هو عقل الكل والجامعة لوح القدر الذى هو نفس
الكل وقد ادعى طائفة ان الامام على بن ابى طالب رضى الله
تعالى عنه وضع الحروف الثمانية والعشرين على طريق البسط
الاعظم فى جلد الجفر يستخرج منها بطرق مخصوصة وشرائط
معينة الفاظ مخصوصة يستخرج منها فى لوح القضاء والقدر وهذا
علم توارثه اهل البيت ومن يتسمى اليهم ويأخذ منهم من المشايخ
الكاملين وكانوا يكتمون عن غيرهم كل الكتمان وقيل لا يقف فى هذا
الكتاب حقيقة الا المهدي المنتظر خروجه فى آخر الزمان
وورد هذا فى كتب الانبياء السالفة كما نقل عن عيسى عليه
السلام نحن معاشر الانبياء نأتىكم بالتنزيل واما التأويل
فسياتيكم به البارقليط الذى سياتيكم بعدى . نقل ان الخليفة
المأمون لما عهد بالخلافة من بعده الى على بن موسى الرضا
وكتب اليه كتاب عهده كتب هو فى آخر ذلك الكتاب نعم
الا ان الجفر والجامعة يدلان على ان هذا الامر لا يتم وكان كما
قال لان المأمون استشعر فتنة من بنى هاشم فسمه كذا فى
نفتاح السعادة . قال ابن طلحة الجفر والجامعة كتابان جليلان
احدهما ذكره الامام على بن ابى طالب رضى الله تعالى عنه وهو
يخطب بالكوفة على المنبر والآخر اسره رسول الله صلى الله
تعالى عليه وسلم وامره بتدوينه فكتبه على رضى الله عنه حروفا
متفرقة على طريقة سفر آدم فى جفر يعنى فى رق قد صبغ من
جلد البعير فاشتهر بين الناس به لانه وجد فيه ماجرى للاولين
والآخرين . والناس مختلفون فى وضعه وتكسيبه فمنهم من كسره
بالتكسير الصغير وهو جعفر الصادق وجعل فى خافية الباب
الكبير اب ت ت الى آخرها والباب الصغير ابجد الى قرشت
وبعض العلماء قدسمى الباب الكبير بالجفر الكبير والصغير بالجفر
الصغير فيخرج من الكبير الف مصدر ومن الصغير سبعمائة .

b. 'Adî kabîlesinin hakikî ismi Hâdis veya Hadas olan bir koluna da, yanlış olarak, Cadis ismi verilmiştir (*Kāmūs*, bk. mad.).

Bibliyografya: Tabarî, I, 771 v.d.; İbn Kutayba, *Kitâb al-ma'ârif* (nşr. Wüstenfeld), s. 14; Ptolémée, *Geogr.* (nşr. Wilberg), s. 406; Caussin de Perceval, *Essai*, I, 28 v.d.; D. H. Müller, *Südarabische Studien*, s. 57-69. (T. H. WEIR.)

CEDİY, te ke veya o ğ lak. Kazvîni'de ma'z („keçi“) maddesinde pek kısa mâlûmat vardır. Eskiilere göre, koyunlar ince derili ve kaba postlu oldukları hâlde, keçiler kalın derili ve seyrek kıldır. Teke bir arslan yavrusu görünce, ona yavaşça yaklaşır; fakat kokusunu alır-almaz baygın düşer ve arslan uzaklaşıncaya kadar, ölü gibi, serilip kalır. Teke büyük örümcekleri yer ve bunlardan zarar görmedikten maada, semirir. Teke vücudunun bir çok kısımları tıpta bir çok yerlerde kullanılır. Kazvîni bu hususta en iyi kaynak olmak üzere, Balînâs'ın *Kitâb al-havâşş*'ini gösterir.

Astronomide, *al-Cady* 1. kutup yıldızının (α Ursae minoris; „bunun vasıtası ile kible tâyin edilir“) ve 2. mintakatülbürücün 10. burcu olan ve 28 yıldızdan müteşekkil bulunan Capricornus'un adıdır.

Bibliyografya: Kazvîni, 'Acâ'ib al-mahlûkât (nşr. Wüstenfeld), I, 384, 29, 37; Damirî, *Hayât al-hayavân* (tab. Kahire), I, 155. (J. RUSKA.)

CEDVEL. CADVAL (cem. *cadâvil*), eskiden „dere, akar su“ demek idi. Bundan başka „cedvel ve plân“ (bu mâna da *schedula*?) mânasına da gelir. Böylece, *hâtim* müradifi olarak, bir sihir tâbiri olur; bu takdirde 4 köşeli, yahut çok köşeli, bâzan da müdevver bir takım şekillere ıtlak olunur ki, içlerine, muhtelif tarzlarda, sihir hassasını hâiz isimler yahut işâretler yazılır. Bunlar ekseriya bir takım anlaşılmaz yazılar ve hattâ arapça harfler ve rakamlar, sihirli kelimeler, Allahın, meleklerin, şeytanların ve seyyârelerin, hafta günlerinin ve unsurlarının adları ile nihâyet *Fâtiha*, *Yâsin* sûresi, *Âyat al-kursî* gibi, *Kur'an*'dan bazı ibareler v. s.'dir. Bütün bu unsurlar çok mütenevvî tarzlarda kullanılır; ekseriya dumanları ile, bir kimseyi tütsülemek için, bu yazıları ihtivâ eden kâğıdı yakarlar yahut yazıyı su içinde eritip, o suyu içerler; ekseri hâllerde de dualar ile birlikte, *cadval*, bir *hîrz* („muska mahfazası“) 'a konur. Bu kabîlden olarak, msl. pek ziyâde münteşir olan *da'vat al-sams*'e âit cedvel, şu tarzda tertip edilmiştir: uzunluğuna ve genişliğine 7 hâneye taksim edilmiş olan bir murabbâ: 1. *sab'a havâtim*, yâni „Süleyman'ın mühürleri“ ve başka garip

şekiller. 2. 7 *savâkiş* yahut ilk sûrede bulunmayan sâmitler. 3. *Fard*, *Cabbâr*, *Şakûr*, *Sâbit*, *Zahîr*, *Hâbir* ve *Zakî* gibi, ilâh isimleri. 4. *Rûkiyâ'il*, *Cabriyâ'il*, *Samsamâ'il*, *Mikâ'il*, *Şarfiyâ'il*, *'Aniyâ'il*, *Kasfiyâ'il* gibi, 7 cin ismi. 5. *Muzhib*, *Marra*, *Ahmar*, *Burkân*, *Şamhûraş*, *Abyaz* ve *Mîmûm* gibi, 7 cin padişahının ismi. 6. Hafta günlerinin isimleri. 7. Seyyârelerin isimleri. Bu muhtelif unsurlar arasında sır ve hikmeti bilinmeyen münâsebetler olduğuna inanılır ve *cadval* de, bilhassa bir araya toplanmış bulunan gayr-i mütecânis unsurlardan bâzı te'sirler elde etmek için hazırlanır. Böylece hususî maksatlar ile başka başka cedveler de tertip olunur. Nitekim yukarıda sözü geçen 7 mühürün istimâli ile de aynı neticeye varılır. Ekseriya cedvel, arap harflerinin adedî kıymetine taallük eden ve fevkalâde inkişaf etmiş olan hurûfilige yarar. Cedvelerin hususî bir nev'i, *vifk* denilen murabbâlardan teşkil olunur; bunların gerek şakulî, gerek ukî ve gerek kutrî hânelerine yekdiğeri dâimâ bir-birine denk olacak rakamlar (msl. 34 yahut 15) sıralanır. Meşhûr *bedûh* [b. bk.] murabbâi işte bu tarzda meydana gelmiştir.

Cedvelin başka mânaları için krş. Dozy, *Supplément* ve Redhouse, *Turkish and English Lexicon*.

Bibliyografya: Arap kaynakları arasında birinci derecede al-Bünî, *Şams al-ma'ârif va lafâ'if al-'avârif* ve avrupa kaynakları arasında E. Doutté, *Magie et religion dans l'Afrique du Nord* (bilhassa s. 150 v. dd.) zikre değer; bu eserde daha başka bibliyografya mâlûmatı vardır. Diğer bâzı tafsilât için bk. Lane, *An Account of the Manners and Customs of the Modern Egyptians*; Herklots, *Qanoon-e-Islam*, s. 231 v. dd. ve Seligmann, *Der Böse Blick*, II, 263 v. dd.

(E. GRAEFE.)

CEFR. CAFR. Şi'iler arasında 'Alî ahfadının gizli bir an'aneye ve dünyanın sonuna kadar her şeyi kavrayan bâtinî, dinî ve siyâsî bir bilgi mecmuasına sâhip oldukları itikadı, çok erkenden, inkişaf etmiştir. Umûmiyetle müslümanların Peygamber âilesine karşı gösterdikleri saygı, şi'iler arasında, imamların günah ve hatâdan münezzeht oldukları itikadına münecer olmuştu. Bu suretledir ki, 'Alî 'ye, İbn 'Abbâs'ın tefsirine açıkça muhalif, *Kur'an*'ın bâtinî mânasını ifâde eden bir kitap atfederler (İbn Sa'd, II, 101, 19). Hâricîler bile 'Alî ahfadının inandıkları gizli ilim ile istihza ederler (*Agânî*, XX, 107, 16 v. dd.) ve III. asırda, mütezileden Bişr b. al-Mu'tamir, 'Alî ahfadının aldanmasına sebep olan bir kitabı, yâni *Casr*'i zikreder (*Câhiz*, *Hayavân*, VI, 94, 1).